

نگاه تحلیلی به زندگانی پیامبر اسلام (ص) از ولادت تا رحلت

محمد علی فکوری *

نام : محمد(ص)

نام پدر : عبدالله بن عبدالمطلب

نام جد : عبدالمطلب

نام مادر: آمنه دختر وهب

القاب : رسول الله ، خاتم النبیین، مصطفی

کنیه : ابوالقاسم

ولادت : ۱۷ ربیع الاول

رحلت : ۲۸ صفر المظفر

مدت عمر : ۶۳ سال

شخصیت پیامبر مکرم اسلام (ص) :

مشهور علمای شیعه معتقدند که پیامبر اسلام در یکی از تاریکترین اعصار بشریت ، عصری که آدمیان جز شرک و بت پرستی ، ستم به زیر دستان و بردگان نمی شناختند و مورخین نام آن را « عصر جاهلی » گذارده اند^۱ ، در سرزمین حجاز - شهر مکه - دیده به جهان گشود .

پدر او ، عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوئی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بود ، همان پدری که ذبیح لقبش دادند .

پیامبر اسلام خود را در روایتی به اجدادش اشاره کرده و فرموده است : « اذا بلغ نسی الی

عدنان فامسکوا » هرگاه نسب من به عدنان رسید متوقف شوید و از ذکر اجداد جلوتر خودداری کنید.^۲

مادر وی « آمنه » دختر « وهب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب » بود که پس از واقعه حفر

زمزم ، و پس از آنکه « عبدالمطلب » برای رهایی عبدالله از کشته شدن صد شتر فدییه داد به عقد

* دانش پژوه دوره کارشناسی

عبدالله درآمد. پدر، مادر، اجداد و جدات (نسب های پدری و مادری) آن حضرت همه و همه مسلمان و مومن بوده و نطفه نورانی او در هیچ صلب و رحم مشترک میان کفر و اسلام و ایمان و شرک قرار نگرفته است. بدان جهت که اجداد ایشان فرزندان اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل الرحمن - پیامبر بت شکن الهی - و همه انبیاء و حاملان دین خدا بوده اند، زیرا فرزندان اسماعیل اوصیای حضرت ابراهیم بوده و همیشه زعامت مردم مکه و پرده پوشانی خانه کعبه و تعمیرات آن را به عهده داشته اند، که طبعاً مرجع عامه ای مردم پیرو آیین حضرت ابراهیم (ع) و حافظان آن شریعت بوده اند بگونه ای که یکی دیگری را وصی و جانشین خود قرار داده و آثار انبیا را به او می سپرده است، بر این پایه عبدالمطلب نیز، ابوطالب را وصی و جانشین خود قرار داد و ابوطالب هم آثار، کتب و ... انبیا را پس بعثت پیامبر اسلام (ص)، تسلیم نمود.

ولادت با سعادت رسول اکرم (ص) طبق نظریه مشهور علمای شیعه امامیه در ۱۷ ربیع الاول عام الفیل - سالی که ابرهه به قصد تخریب خانه کعبه لشکرکشی کرد ولی به هدف خود نرسید و دچار عذاب الهی شد - و طبق نظر اکثریت علمای اهل سنت در ۱۲ ماه مذکور، بوده است. همچنین مشهور آن است که ولادت آن حضرت، نزدیک طلوع صبح جمعه بوده است. ولادت شریف ایشان در مکه و در خانه خود آن حضرت صورت پذیرفته است و در هنگام ولادت، شگفتیهایی بسیار پدید آمده است مانند:

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که ابلیس به هفت آسمان بالا می رفت و اخبار سماویه را گوش می داد، چون حضرت عیسی (ع) متولد شد او را از سه آسمان منع کردند و شیاطین را با تیرهای شهاب از ابواب آسمانها راندند.

(در آن هنگام) قریش گفتند: باید وقت نابودی دنیا و آمدن قیامت باشد که ما از ذکر اهل کتاب می شنیدیم! عمرو بن امیه - که داناترین اهل جاهلیت بود - گفت: به ستاره های معروف - که مردم بوسیله آنها راهنمایی و هدایت می شوند و وقت زمستان و تابستان را با آنها می شناسند - نظر افکنید اگر یکی از آنها بیفتد بدانید که زمان آن است جمیع خلائق هلاک شوند و اگر آنها به حال خود باقی و ستاره های دیگر ظاهر می شود، ناگزیر امر غیبی پدید آید.

صبح روز تولد حضرت هر بتی، در هر جای عالم به رو افتاد و دیوان کسری (پادشاه عجم) لرزید و چهار کنگره آن افتاد.

و از امیرالمومنین (ع) روایت شده است که چون آن حضرت متولد شد بتهایی که بر کعبه گذاشته بودند، همه به رو افتادند و چون شب شد این ندا از آسمان رسید که: «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا».

تمام دنیا در آن شب روشن شد ، هر سنگ و کلوخی و درختی که بود خندید ، و هر آنچه در آسمانها و زمین بود تسبیح خدا گفتند و شیطان گریخت و می گفت : بهترین امتها ، بهترین خلایق ، گرامی ترین بندگان و بزرگترین عالمیان (جهانیان) محمد (ص) است .^۳

بهر حال ، محمد (ص) نخستین و تنها فرزند عبدالله و آمنه بود ، فرزندی که زمین و آسمان تولدش را جشن گرفتند ، ایشان زمانی چشمان خویش را به دیدگان آمنه دوخت و نخستین نفس های خویش را در خانه پدر فرو برد که عبد الله مدتها پیش ، چشم از جهان فرو بسته و در دیاری دور از زادگاهش آرمیده بود . مادر از همان آغازین روز تولد دریافت او شیر کافی برای ریختن به کام تنها نمره ازدواج خویش و یادگار عبدالله ندارد .

او تنها هفت روز به فرزندش شیر داد و سپس از تغذیه و سیر کردن وی عاجز ماند ، بدین لحاظ ، محمد (ص) را برای شیر دادن به ثویبه^۴ - کنیز ابولهب که به یمن و مزدگانی حضرت اش آزاد شده بود و بتازگی فرزند به دنیا آورده بود - سپردند ، او نیز شیر کافی نداشت ، از این رو او را به زنی دیگر سپردند چون این زن و نه زن دیگر از رضاعت (شیر دادن) بازماندند ، عبدالمطلب و آمنه به اندیشه سپردن حضرت به زن دیگر افتاد و در نهایت وظیفه رضاعت پیامبر (ص) را زنی از زنان یادیه نشین به نام حلیمه سعديه به عهده گرفت .

اما اینکه محمد (ص) چه مدتی در بادیه توقف داشته است ، مورخان دوره توقف را متفاوت و مختلف به ثبت رسانده است . برخی دو سال ، برخی چهار سال و برخی ۵ سال و دو روز نوشته اند . بهر صورت ، آمنه در شش سالگی محمد (ص) او را با خود به یثرب (مدینه) برد تا خویشان مادری وی را ببینند . این سفر پایان پذیرفت اما پایان این سفر ، پایان حیات این مادر نیز بود . به هنگام بازگشت مادر و فرزند، از یثرب آمنه در منطقه « ابواء » بیمار شد و در همان جا در گذشت .

همسفران محمد (ص) را که نخستین غم بزرگ زندگی اش را تجربه می کرد، برگرفتند و با خود به مکه آوردند . گرانباری یتیمی محمد (ص) به حدی بود که خداوند در آغاز صعوبتهای گسترده بعثت ، آن را به یادش آورده و از او می خواهد که در مبارزه با رنجهای رسالت ، تنها و تنها به یاری خداوند متکی باشد ، یتیمان را دریابد و دوره رنج یتیمی خویش را فراموش نکند .^۵

در مکه سرپرستی حضرت محمد (ص) به عهده جدش عبدالمطلب قرار گرفت . عبدالمطلب که شیخ بتی هاشم بود و با فاصله ای اندک ، پسرش عبدالله و سپس همسر او را از دست داده بود ، نوه اش را لطیم - کسی که پدر و مادرش را از دست داده باشد - یافت . در سنت جوامع آن روز ، مردان ، خصوصاً شیوخ ، عاطفه و احساسات خود را بروز نمی دادند و شایسته نمی دانستند که محبت خویش را به یتیمان و کودکان آشکار نمایند ؛ اما بر خلاف این سنت ، عبدالمطلب - که

پیامبر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام (ص)

محمد (ص) را سخت تنها می دید - گویا لحظاتی بر عرف زمانه غلبه می کرد و مهری را که محمد(ص) از آن دور مانده بود ، به وی ارزانی می داشت و برخی نوشته اند : برای عبدالمطلب در کنار کعبه فرش می انداختند تا بر روی آن بنشیند ، هیچکس را حق نشستن بر آن نبود ، تنها هنگامی که محمد (ص) برکنار آن مسند می رسید ، عبدالمطلب او را به سوی خود می خواند و محمد (ص) از شانه های عموهای خود که در کنار مسند نشسته بودند ، بالا رفته و خود را به عبدالمطلب می رساندند.^۶

دوره سرپرستی عبدالمطلب از محمد(ص) نیز کوتاه بود ، محمد (ص) که طبعاً با جد خود الفت و انس یافته بود و بخشی از اندوه های تنهایی خود را با مهر جدش فراموش می کرد ، در هشت سالگی به سوگ عبدالمطلب نشست و باز هم تنها شد .

یتیم عبدالله را به سفارش جدش به خانه ابوطالب انتقال دادند و ابوطالب عموی تنی پیامبر(ص) بود و او نیز به شدت برادرزاده اش را دوست می داشت و برادرزاده اش نیز متقابلاً به عموی خود خالصانه مهر می ورزید .

ابوطالب در زندگی خویش تنگدستی و بزرگواری را با یکدیگر جمع کرده بود ، فقر خانه ابوطالب ، محمد (ص) را با گرسنگی آشنا کرد ، اما سختیها و صعوبتهای معیشت ، هرگز در کیان او تبدیل به عقده نگشت و او را در زندگی آینده به سوی تکاثر طلبی و فزون خواهی نکشاند . فقر خانه ابوطالب برای محمد(ص) زمینه ای معقول فراهم کرد تا در پرتو آن فقر را بشناسد و درد فقیران را لمس کند و همواره به یادشان بماند و راه نجات آنان را جستجو کند . این زندگی صعوبت بار که پیامبر(ص) در متن آن پرورش یافت ، علی القاعده می بایست او را فردگرا ، خودبین و عاری از کرامت و بزرگواری بار می آورد .

ولی هرگز چنین نشد زیرا نه تنها در سیره محمد(ص) ، فردگرایی، خودبینی ، پرخاشگری و عدم تعادل عاطفی دیده نشد و نمی شود بلکه آینه روحش را به فضایل موجود جامعه خویش گشود و تنها آنچه را که با فطرت و کیان انسانی سازگار است ، در خود پروراند. با همین تحلیل است که می گوئیم : بزرگواری شخصیت ابوطالب بستر کرامت کامله آسمانی محمد(ص) شد و راه زندگی او را از هشت سالگی به بعد ، از آنچه ابولهب داشت جدا کرد . خانه های تهی از نان و بهره مند از کرامت ، اگر چه نتوانند شکم های گرسنه را سیر کنند ، اما قادرند بستر فعلیت یافتن قابلیت های آسمانی باشد .

فقر خانه ابوطالب ، فخر محمد (ص) بود . وی در سفره کرامت عمویش نخستین لقمه های کرامت جان و روانش را تناول کرد . از این روست که پیامبر (ص) در حدیث مشهوری فرمود :

« الفقر فخری ».

تحلیل شخصیت حضرت محمد (ص) و دست یافتن به زوایای روحی او که در متن پلیدیها ، جهالتها و ردایل جامعه جاهلی حجاز (مکه) به صورت نفسی مطمئنه و شایسته ی بعثت الهی درآمد، کاری دشوار و حتی با اطلاعات اندک عملاً محال است . چه این که صعود به عالیترین درجه انسانی و الهی از متن جامعه ای که از زمینش فتنه می روید و از آسمانش فرو مایگی می بارد و هر فطرت سالمی را به کزی ، عدم تعادل و ناهنجاری فرا می خواند ، چیزی غیر ممکن می نماید .

رسیدن به راز و رمز و شالوده های اجتماعی ، تعالی شخصیت پیامبر (ص) با اندک بودن منابع کاری بس مشکل است . چه آنکه آدمی تا حدی تحت تاثیر محیط ، شرایط پرورشی و تربیتی خویش است . و در کودکی ، پدر و مادر ، سنت ها ، ارزشها ، داوریهها ، خوب و بدها، شایسته ها و ناشایسته ها را بر آینه وجود کودک ترسیم می کنند و در نوجوانی نیز تعاملات گوناگون اجتماعی یافته های دوره کودکی را عمق می بخشد و آنها را در درون انسان ، نهادینه می نماید و چه بسا آن یافته ها را با یافته های تازه ، در می آمیزد .

بنابراین ، اگر محمد(ص) با فرهنگ اشرافیت مکه ، در جامعه سوداگران یا شیوخ قبایل یا دلالان ، شاعران و نظایر آنان ، مربوط می شد ، می بایست اثر می پذیرفت . ولی او بر خلاف اقتضای فرهنگ اشرافی ، نه تنها به رسم اشرافی گرایش پیدا نکرد و بلکه سالهایی را که می توانست ذهن و جاننش با میراث جاهلی آلوده و عجین شود ، در بیابان های مکه به شبانی پرداخت و ایامی از زندگانش را با چرا و نگهداری گوسفندان در بیابانهای داغ و سوزان مکه سپری نمود و همین ، خود زمینه ای برای تمرین تحمل و مدارا با سرکشانی شد که در آینده با آنها سر و کار داشت .

منابع تاریخی موجود درباره شغل محمد(ص) از نوجوانی تا ۲۵ سالگی خاموش اند ، گویی آن حضرت به جز از سفر تجاری اش به شام در آستانه ۲۵ سالگی ، در دوره نوجوانی تا پیش از عهده داری پیام الهی و رسالت آسمانی ، کاری نداشته و سر بار ابوطالب بوده است ! ضروری است که این تصور نه تنها غیر معقول است که با عرف زمانه و تنگدستی حاکم بر خانه ابوطالب سازگاری ندارد .

بهر حال ، از اشاراتی که برخی منابع ^۷ به شبانی پیامبر(ص) دارند ، بدست می آیند که وی پیش از سفر تجاری اش به شام ، به شبانی اشتغال داشته است اما این که حضرت از چه سنی به

شبنانی پرداخته است ، به خاطر سکوت منابع به درستی روشن نیست ولی با توجه به شدت فقر و نیازمندی ابوطالب و سنت جوامع قدیم بر کودکان ، می توان نتیجه گرفت که محمد (ص) اندکی پس از انتقال به خانه ابوطالب ، ابتدا وظیفه شبنانی ، دامهای خویشاوندان را به عهده گرفته و سپس به شبنانی گله های مردم مکه پرداخته است .^۸

داستان افسانه ای نخستین سفر پیامبر(ص)

گزارش نخستین سفر پیامبر(ص) به شام به ویژه ملاقات آن حضرت (ص) با مردمی مشهور به بحیرای راهب ، از جمله اخبار مشکوک و قصه گونه ای است که مورد بهره برداری وسیع دشمنان حضرت واقع شده است . معاندین قدیم و جدید پیامبر (ص) که همواره رسالت آسمانی او را انکار می کنند ، کوشیده اند تا برای او معلم یا معلمانی معرفی کنند و سپس مدعی شوند که پیامبر (ص) قرآن را - که معجزه خالد آن حضرت (ص) است - و تعالیم خویش را از این معلم یا معلمان گرفته است .

در باب این سفر و قصه ملاقات پیامبر(ص) با راهب مذکور ، دو گزارش از دو منشأ متفاوت وجود دارد منشأ یکی از این دو گزارش و روایت مشهور در باب سفر اول پیامبر(ص) به همراهی عمویش ابوطالب در نه یا سیزده سالگی ، ابن اسحاق است و عموم سیره نویسان و مورخان همین گزارش را در آثار خود منعکس کرده اند، ابن اسحاق می نویسد :

چون ابوطالب همراه کاروانی تجاری که به سوی شام می رفت ، راه افتاد . پیامبر(ص) مهار ناقه و زمام شتر او را گرفت و گفت : ای عمو ! من یتیم را به که می سپاری ؟ به خدا سوگند که مرا نیز باید به همراه خود ببری . سپس ابوطالب او را با خود همراه کرد و به سوی شام حرکت نمود . چون کاروان در سرزمین شام به بحیری رسید که در آنجا راهب مسیحی در دیری زندگی می کرد ، متوقف شد . بحیری تا آن سال با کاروانیانی که از آنجا می گذشتند و در کنار دیر فرود می آمدند ، تماس نمی گرفت و سخن نمی گفت . در این سال غذای زیادی برای کاروانیان قریش آماده کرد و آنان را به تناول در صومعه ای خویش فرا خواند ، علت این کار بر اساس آنچه می پندارند این بود که بحیری، کاروان مکه را در حالی که ابر بر سر آنها سایه افکنده بود ، دید و متعجب شد و این ابر همراه کاروان پیش می آمد و بر روی درخت نیز خم شد و بر سر محمد (ص) سایه افکند .

وقتی اعضای کاروان مکه بر سفره بحیری جمع شدند ، او از آنها خواست تا نوجوانی را که در زیر درخت گذاشته اند بر سر سفره فراخوانند ، چون محمد(ص) بر سر سفره حاضر شد ، اعضای بدن او را وارسی کرد و پس از صرف غذا و بیرون رفتن کاروانیان ، به محمد (ص) گفت : تو را به لات و

عزی سوگند می دهم که آنچه از تو می پرسم ، درست پاسخ دهی ، محمد (ص) گفت : سوگند به خدا چیزی در نزد من مینغوض تر از لات و عزی نیست ، بحیری گفت : تو را به آنچه می پرستم ، بدرستی پاسخ ده . پس بحیری درباره خواب و بیداری و زندگی محمد (ص) سئوالاتی کرد و آنگاه به ملاحظه مهر نبوت بر شانه او پرداخت ، و وقتی از این بررسی و سئوالات فارغ شد ، ابوطالب را خواست و از او سئوال کرد چرا این پسر با توست : ابوطالب گفت : پسر من است . بحیری گفت : نه پسر تو نیست ، این پسر یتیم است .

ابوطالب : این پسر برادر من است .

- پدرش چه شده است ؟

- وقتی مادرش به او حامله شد پدرش درگذشت .

- راست گفתי ، برادر زاده ات را برگیر و به مکه ببر و از گزند یهودیان بر او بر حذر باش . سوگند به خدا اگر یهودیان او را بشناسند ، به او آسیب خواهد رساند ، بدانکه برادرزاده ات در آینده مقامی بزرگ خواهد داشت .

ابوطالب چون این سخنان را شنید با شتاب تجارت خویش را انجام داد و به مکه بازگشت .^۹ اما متشا روایت و گزارش دوم ، ابوموسی اشعری است ، طبق روایت وی ، چون کاروان مکه به نزدیک راهب رسید ، وی بر خلاف معمول به استقبال ایشان شتافت تا به نزدیک رسول خدا (ص) رسید پس دست آن حضرت را گرفت و گفت : این سید عالمیان و رسول جهانیان است و خداوند او را به عنوان رحمت بر جهانیان مبعوث خواهد کرد .

بزرگان قریش پرسدند : تو از کجا می دانی ؟ گفت : هنگامی که شما از گردنه سرازیر شده و به اینجا آمدید تمام درختان و سنگها بر وی سجده می کردند و آنها جز بر پیامبر (ص) سجده نمی کنند . من او را به نشانه مهر نبوت می شناسم و وقتی مهر نبوت را دید ، برگشت و طعامی درست کرد و کاروانیان را بر سر سفره خویش فراخواند ، چون جماعت بر سر سفره نشستند ، راهب به ایشان گفت : بنگرید که چگونه شاخه های درخت برای سایه افکندن بر سر محمد (ص) خم شده اند و ادامه داد که : محمد (ص) را به روم (یعنی شام) نبرید زیرا اگر رومیان او را بشناسند ، خواهند کشت . در همین وقت ، هفت تن از روم به دیر راهب رسیدند و او به استقبال ایشان رفت و پرسید برای چه کاری آمده اید ؟ پاسخ دادند آمده ایم ، تا این پیامبر(ص) را بیرون شهر ببینیم و بگوئیم که در تمام مسیرها مردانی را برای مراقبت گذاشته اند . راهب گفت : آیا مردانی بهتر از خویش در شهر گذاشته اید ؟ گفتند نه ، ما چون فهمیدیم که کاروان از این مسیر می آید آمدیم تا مراقبت راهها را بدهیم . راهب گفت : اگر خداوند کاری را اراده کند ، کسی را توان آن هست که مانع انجام اراده

سفیر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام (ص)

الهی باشد؟ پاسخ دادند نه. راهب گفت: پس ساعتی با محمد (ص) باشید. سپس خود به سراغ مکیان آمد و گفت: شما را به خدا سوگند که سرپرست محمد (ص) را من معرفی کنید. چون ابوطالب را به وی معرفی کردند، اصرار کرد تا محمد (ص) را به مکه بازگرداند، ابوطالب نیز چون وضعیت را دید، محمد (ص) را به همراه ابوبکر و بلال حبشی به مکه بازگرداند.^{۱۰}

گردآوری اخبار مربوط به زندگی پیامبر اسلام و سیره نبوی، آن زمان آغاز شد که به صحابه پیامبر اسلام و حتی یکی از تابعین دسترسی نبود، در این شرایط علاقه صمیمانه، خالصانه و پیراسته از افراط و تفریط، با گرایشهای مبالغه آمیز، ولی از سر عشق و علاقه به رسول خدا (ص) و تمایل به اعجاز نشان دادن تمام رفتارها و مراحل زندگی پیامبر(ص)، به هم آمیخته می شد و موجی از باورهای درست، معتدل و مبالغه آمیز را پدید می آورد. یهودیان و مسیحیان تازه مسمان، چه مسلمان شده های صمیمی و چه دغلكاران و دشمنان اسلام بیکار و آرام نبودند و هم از سر بی غرضی و هم از روی غرض ورزی داستانها می پرداختند و آیات الهی را بر بنیادهای (عهدین) تفسیر می کردند. در همان حال سعی داشتند احادیث تا ضمن بزرگنمایی خدمات خود و اسلاف دینی خویش یکدیگر را از طریق جعل احادیث، اخبار و داستان سرایی و افسانه بافی، خادم رسول خدا نشان دهد و جریان مقابل را به نام کرده و برایش سوابق سوء ترسیم نماید.

سیره نویسان، علی رغم تلاشهای صمیمانه ای که برای گزارش درست زندگی پیامبر (ص) مبذول داشته اند به حکم انسان بودن و تاثیر پذیری و غیر قابل اجتناب از روح حاکم بر جامعه ای که می زیسته اند، نتوانسته اند اذهان خویش را از غبارها و آلودگیهای محیطی که در آن گزارشهای صحیح و مبالغه آمیز به هم تنیده شده بود، آزاد کنند.

به توجه به این مطلب، سیره نویسان با ارادت و عشق که به رسول خدا (ص) داشتند، چه می دانستند که ممکن است برخی از اخبار جذاب ولی بی اساسی که آنان نقل می کنند نظیر خبر بحیرای راهب، ساخته و پرداخته منازعات پشت پرده و پنهانی نو مسلمانان مسیحی و تازه مسلمان یهودی است و یا توسط برخی از مسلمانان ساده اندیش جعل شده باشد که به زعم خود، قصد بزرگنمایی تمام مراحل زندگی پیامبر (ص) را داشتند.

سیره نویسان چون در متن غوغا قرار داشتند و نمی توانستند درون غوغا را ببینند و درست تحلیل کنند نتوانستند دریابند که برخی از علاقه مندان و مخلصان خلیفه اول، متن کشاکشها و اختلافات فرقه ای، سابقه ای پیوند و حمایت ابوبکر از پیامبر (ص) را به دوره ای رسانده اند که ابوبکر هنوز کودکی بیش نبود، چه اینکه وی نیازمند حمایت پیامبر (ص) بوده است بدان جهت که دو سال خردتر از پیامبر(ص) بوده است و طبعا چنین کسی نمی تواند در سفر شام همراه پیامبر (ص)

باشد و در مراجعات او مسئولیت را به عهده بگیرد . از همین رو سیره نویسان از این نکته غفلت داشته اند که ممکن است بعضی از همین اخبار از جمله خبر بی اساس ملاقات با بحیری ، بعدها به عنوان دلیل و نشانه برای کسب علم رسول خدا از راهب مسیحی مورد استفاده معاندین قدیم و مستشرقین جدید قرار گیرد .^{۱۱}

طبق قوانین و شواهد قطعی ، داستان سفر اول پیامبر اسلام (ص) به شام و ملاقات وی با بحیرای راهب بی اساس و افسانه است ، از جمله شواهدی که بی اساس بودن این داستان را به اثبات می رساند امور ذیل است :

۱- در نام و نشان و آئین بحیری اختلاف وجود دارد ، برخی او را مسیحی^{۱۲} و برخی او را یهودی^{۱۳} پنداشته اند .

۲- سن پیامبر(ص) را مسافرت مذکور به شام از نه سالگی تا هفده سالگی^{۱۴} نوشته اند ، بدیهی است همراه بودن کودک نه ساله به سفری طولانی - آنهم سفرهای پر مشقت و مخاطره آمیز آن روزگار - نامعقول است و منطقی هم نیست که پیامبر (ص) در سن ۱۲ و یا ۱۷ سالگی آن قدر به ابوطالب تعلق عاطفی داشته باشد که از سفر او بی قراری کند .

۳- بر فرض که آنقدر تعلق عاطفی داشته باشد باید ابوطالب همان کاری را می کرد که در سفرهای های سالیانه انجام می داد .

۴- اگر (بنا بر روایت مشهور تر) سفر ابوطالب به شام در سن ۱۲ سالگی محمد (ص) صورت گرفته باشد با عنایت به سفر معمول سالیانه ابوطالب به شام ، او در فاصله ۱۲- ۸ سالگی ، با بی قراری چه می کرده است ؟

۵- اجزاء داستانی که در دو گزارش بیان شده هماهنگ نیست ، در گزارش اول ابوطالب با عجله وارد شهر شده و پس از خرید و فروش ، محمد (ص) را به سریعا بازگردانده و در روایت دوم از همان دیر راهب محمد (ص) را با بلال و ابوبکر بازگردانده است .

۶- چرا وقوع آن معجزات ، برای محمد (ص) در سفر شام برای همراهان او حتی ابوطالب پنهان مانده است و تنها بحیری راهب توانسته برخی از معجزات از قبیل سایه ابر آسمانی و خم شدن درخت و سجده و ... را مشاهده کرده است ؟

۷- روایت و گزارش دوم حداقل به دو دلیل ، افسانه و جعلی به نظر می رسد :

دلیل اول آنکه : سرپرستی کودکی به نام ابوبکر از کسی که بزرگتر از اوست نامعقول است و از طرفی بلال هنوز در این زمان متولد نشده بوده است .^{۱۵}

گذشته بر این که بلال امیه بن خلف با ابوبکر چه نسبت و ارتباطی داشت ؟ و آیا ابوطالب چنین حقی داشت که غلام کسی دیگر را این چنین آسان امر و نهی کند و او را از نیمه راه بازگرداند ؟

دلیل دوم آنکه داستان ملاقات پیامبر (ص) با راهب مسیحی یا یهودی ، توسط هیچ یکی از دشمنان ایشان در مکه و مدینه مورد استفاده واقع نشده است ، مشرکین مکه که همواره در صدد یافتن معلمی برای پیامبر (ص) بودند اگر به داستان ملاقات وی با بحیری وقوف داشتند قطعاً به آن استناد می کردند .

گذشته بر این ، هیچ کدم از مسلمانان دوره مکی که در مقابل سیلاب تهمتها و افتراهای مکیان قرار داشتند ، به پیشگوئیهای بحیرای راهب استدلال نکرده اند ، یا این که معقول بود که به عنوان هشدار به قریش به این پیشگوئیها که تعدادی از مکیان طبق این داستان همراه پیامبر (ص) بوده ، استناد می کردند .

با صرف نظر از این دلایل ، روایان داستان و سیره نویسان به کلیت و اجزای داستان اعتماد و اطمینان جدی نداشته اند ، به همین دلیل هم برخی از آن را با قید ، (ان صح)^۶ و برخی با عبارت (فیما یزعمون) نقل کرده اند .

مسافرت تجاری پیامبر (ص) به شام برای خدیجه دختر

خوید :

برخی از مستشرقان ، در بحث زندگی پیامبر اسلام (ص) بدون استناد به سندی حتی ضعیف تاریخی ، کوشیده اند تا پیامبر (ص) را فرد بازرگان و تاجر معرفی کنند که وی از طریق مسافرت پیاپی همانند سایر تاجران مکی ، به کسب معاش و امرار آن می پرداخته است . بنابراین با صرف نظر از فقدان سندی تاریخی برای این ادعا ، چند شاهد گویا ، ناقض این ادعا است :

الف) استشهار محمد (ص) به امین در جامعه مکه ، همه می دانیم که در جوامع شرقی و حتی تا همین دهه های اخیر ، در غالب شهرها و روستاها ، مردم مازاد خرج یا پس اندازهای شان را نزد معتمدانی که طبیعت زندگی و شکل معیشت ایشان استقرار دائمی و عدم انتقال و توقف را ایجاب می کرد . می گذاشتند تا به هنگام نیاز به آن پس انداز ، در اسرع وقت دسترسی داشته باشند .

بدین لحاظ علت واقعی اشتهار محمد (ص) به امین - که متأسفانه منابع تاریخی هرگز به این علت اشاره نکرده است - همین امانت داری وی از اموال مردم مکه بوده است و این نکته با اندک تأمل و تدبیر بدست می آید ، بارزترین دلیل و مشهورترین گزارشی که از این خدمت پیامبر (ص) حکایت دارد گزارشی است که بر اساس آن پیامبر اسلام (ص) در هنگام هجرت به مدینه علی (ع) را برای بازگرداندن امانت مردم به آنان ، در مکه باقی می گذارد و علی (ع) نیز پس از انجام این وظیفه روانه یثرب (مدینه) می شود با تثبیت این وظیفه ی امانتداری برای پیامبر (ص) ، به قطع و یقین می توان نتیجه گرفت آن حضرت آن گونه که مستشرقین او را به عنوان امانتدار خویش انتخاب کنند بدان جهت که تجارت ، مسافرت پیایی با امانتداری و توقف در وطن سازگاری ندارد .

ب) شاهد گویای دوم برای واهی بودن ادعای مستشرقان ، تهی دست بودن پیامبر (ص) از سرمایه تجاری است وی چه قبل از ازدواج با خدیجه و چه بعد از ازدواج ، سرمایه برای تجارت نداشته است یا اینکه اساس و بنیان تجارت ، سرمایه و اقتصاد است و میراث بسیار محدود عبدالله و آمنه (والدین پیامبر) به جا گذاشته بود ، آنقدر ناچیز بوده که قابلیت تجارت را نداشته است . « این میراث عبارت بودند از : یک کنیز به نام برکه ملقب به ام ایمن^{۱۷} که پیامبر او را آزاد کرد ، پنج شتر ، چند گوسفند و یک شمشیر . »^{۱۸}

گذشته بر این تأخیر ، در ازدواج پیامبر (ص) تا سن ۲۵ سالگی ، آن هم در جامعه ای که سن ازدواج نیز ۲۰ سال بوده است آشکارا از فقدان دست مایه زندگی پیامبر (ص) حکایت می کند .

ج) سومین نشانه و شاهد برای آن که پیامبر (ص) بازرگان نبوده ، و تا سن ۲۵ سالگی به شام سفر نکرده است ، گزارشهای قطعی است در تلاش ابوطالب برای جلب نظر محمد (ص) تا وی به عنوان اجیر و مضارب خدیجه ، سرمایه از خدیجه بگیرد و به تجارت بپردازد .

در توضیح و تبیین این مسافرت تعداد زیادی از سیره نویسان و مورخان نوشته اند که : چون فقر و تنگدستی بر ابوطالب و محمد (ص) فشار بیشتری آورد ، ابوطالب به محمد (ص) گفت : من فردی فاقد سرمایه ام و می بینی که روزگار بر ما سخت گرفته و بر تنگدستی ما افزوده است ، کاروانهای تجاری قریش آماده حرکت به سوی شام است ، خدیجه دختر خویلد مردانی از قریش را استخدام کرده و به تجارت می فرستد ، اگر می خواهی تو نیز از خدیجه سرمایه ای بگیر و به شام برو . خدیجه چون از گذشته ابوطالب و این گفتگو آگاه شد ، پیشنهاد ابوطالب را پذیرفته و سرمایه ای را به شرط مضاربه به محمد (ص) داد . او نیز بی درنگ به همراه میسره غلام خدیجه روانه تجارت شام شد .^{۱۹}

سفر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام (ص)

پایان سفر تجاری شام ، برای محمد (ص) - که هم چنان در خانه عمویش ابوطالب زندگی می کرد - آغاز تحول تازه ای در زندگی اجتماعی بود ، او که هنوز در حال تجرد بسر می برد و تهیدستی او و ابوطالب ؛ اجازه تشکیل زندگی زناشویی را نمی داد .

اما مشارکت وی در تجارت و سفر تجاری به شام ، توجه خدیجه خویلد را که زنی بیوه بود به او جلب و وی را داوطلب ازدواج با محمد امین کرد و این چیزی است که تمام منابع موجود به آن اتفاق نظر دارند . محمد (ص) چون از پیشنهاد خدیجه اطلاع یافت ، پاسخ داد که من ثروتی برای ازدواج ندارم ، اما از خدیجه پاسخ شنید که خود وی حاضر است مهریه و هزینه عروسی را بپردازد . این ازدواج با حضور عموهای آن حضرت در قالب جشن و شادی ویژه ای اتفاق داد و زندگی تازه امین در مکه و دختر خویلد آغاز شد .

با گذشت سالها ، افزایش فشارها و فزونتر شدن تعداد فرزندان ابوطالب ، تنگدستی او نیز افزایش یافت کمی بعد از ازدواج محمد (ص) و خدیجه ، بروز قحطی و بحران اقتصادی در مکه ، صعوبتهای زندگی ابوطالب را بیشتر کرد کرامت محمد (ص) و فداکاریهای ابوطالب در حق وی ، در طول هفده سال زندگی در خانه او ، وی را وا می داشت که برای کاستن از فشار تنگدستی و رنج اقتصادی عموی خود قدمی بردارد و شیخ بنی هاشم را یاری رساند بدین منظور ، وی به سراغ عموی ثروتمندش عباس رفت و از او خواست تا به نزد ابوطالب رفته و از وی بخواهند که اجازه دهد که هر کدام یکی از فرزندان ایشان را به خانه خویش منتقل ساخته تا از این طریق از مشکلات ابوطالب اندکی بکاهند . این کار انجام شد و ابوطالب در پاسخ به پیشنهاد آن دو گفتند : به جز عقیل می توانند بقیه فرزندان را به خانه شان منتقل کنند . بدینسان بود که علی (ع) به خانه محمد (ص) منتقل شد و جعفر روانه خانه عباس گشت .^{۲۰}

متأسفانه به درستی روشن نیست که علی (ع) در زمان انتقال به خانه محمد (ص) و خدیجه چند ساله بوده است اما از گزارش خاصی که در این زمینه در دست است می توان دریافت که انتقال ایشان در سن کودکی و خردسالی بوده است .

این گزارش ، متن سخن آن حضرت است که در قسمتی از خطبه مشهور قاصعه آمده و چنین است : « شما می دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبه است و خویشاوندیم با او در چه نسبت است . آنگاه که کودک بودم مرا در کنار خود می نهاد و بر سینۀ خویش جا می داد و مرا در بستر خود می خوابانید ... »^{۲۱}

شخصیت پیامبر (ص) از بعثت تا هجرت

منابع تاریخی موجود درباره کیفیت سلوک فردی و خاصه اجتماعی محمد (ص) در دوره قبل از بعثت و فاصله ازدواج ایشان تا دریافت پیام وحی، ساکت است. اما گزارش اعتکافهای پیامبر (ص) در غار حراء پیوسته ترین (متواترین) گزارشی است که توسط مطمئن ترین منبع یعنی حضرت علی (ع) انتشار یافته است اما در قسمتی از خطبه قاصعه بیان می دارد که: « ولقد کان بجاورفی کل سنه بحراء فاراه ولم یراه غیری » هر سال در حرا خلوت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید.^{۲۲}

قطعی ترین و مستمرترین ایام تحنث و اعتکاف آن حضرت، در غار حرا ماه رمضان بود، وی گاه و بیگاه و در روزهای مختلف روانه حرا می شد، و در آنجا به خلوت و تفکر و عبادت می پرداخت و چون ایام تحنث به پایان می رسید پس از فرود از حرا نخست به کنار کعبه می رفت و پس از طواف، رهسپار خانه خویش می شد.

با نزدیک شدن پیامبر (ص) به چهل سالگی، دوره های تحنث آن حضرت نیز افزایش می یافت. هر سال با رسیدن ماه رمضان، وی مکه را ترک گفته و به حراء می رفت و مشغول عبادت تحنث می شد. او هرگز انتظار آن را نداشت که وحی را دریافت و روزی از جانب خداوند به پیامبر مبعوث و مامور ابلاغ وحی الهی و پیام آسمانی گردد. چنانکه قرآن کریم به این نکته اشاره می کند: « وما کنت ترجوا ان یلقى الیک الکتاب الراحمه من ربک فلا تکونن طهیرا للکافرین »^{۲۳}

در یکی از روزهای تحنث در حرا جبرئیل، امین الهی بر آن حضرت نمایان شد و لوحی را در مقابل دیدگان وی گرفت و گفت بخوان، محمد (ص) که دچار حیرت و شگفتی شده بود پاسخ داد، خواندن نمی دانم. جبرئیل پیامبر (ص) را در میانه گرفت و به سختی فشرده و رها کرد و بار دیگر گفت: بخوان، محمد (ص) باز پاسخ داد که خواندن نمی دانم. جبرئیل بار دیگر او را در میان گرفت و چنان فشرده که او گمان مرگ کرد، بعد او را رها ساخت و تکرار نمود که بخوان، این بار محمد (ص) گفت: چه بخوانم؟ جبرئیل آیات زیر را بر او خواند و او نیز آنها تکرار کرد:

« اقرا باسم ربک الذی خلق ، خلق الانسان من علق ، اقرا و ربک الاکرم ، الذی علم بالقلم ، علم

الانسان ما لم یعلم »^{۲۴}

محمد (ص) پس از دریافت نخستین آیات الهی و پیوند با مبدأ وحی، از غار حرا بیرون آمد و به سمت مکه به راه افتاد. خدیجه که از تأخیر همسرش نگران شده بود، در همین حال به

پیامبر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام (ص)

محمد (ص) رسید و چون همسرش را در دریای حیرت شناور دید ، به آرامی او را در بر گرفته و خانه برد ، خانه ای که از پس ، مهبط وحی و مرکز نقل تحول تاریخ بشر گردید .

اعتقاد اکثر علمای امامیه بر این است که بعثت حضرت رسول اکرم در روز ۲۷ رجب اتفاق افتاده است .^{۲۵}

بهرحال ، پیامبر (ص) ماجرای ملاقاتش با امین وحی را با همسری که از محمد (ص) جز راستی و درستی ندیده بود در میان گذاشت. خدیجه که اکنون ۱۵سال بود همسرش را می شناخت و با زوایای اندیشه و عقل و جان او آشنا بود ، محمد (ص) را به رسالتش تبریک گفت و بی درنگ به او ایمان آورد .

بعد از خدیجه علی (ع) نخستین کسی از مردان بود که به پیامبر (ص) ایمان آورد و رسالتش را تصدیق کرد . آن نکته چیزی است که روایات فراوان شیعه و سنی بر آن تصریح دارند .^{۲۶} درست است که در روایات بسیار اندکی ، ابوبکر را اولین مردی دانسته اند که به پیامبر(ص) ایمان آورد .^{۲۷}

اولا : این اخبار قلیل در مقابل روایات فراوان اعتباری ندارند .

ثانیا : برخی از نویسندگان که در آثار خود به تقدیم اسلام ابوبکر اشاره کرده اند ، خواسته اند ، آن اخبار کثیر را با این نظر که ابوبکر نخستین مومن از مردان بالغ و علی (ع) نخستین فرد از نابالغان بوده ، توجیه کنند که درست نیست چه اینکه فرض تقدم اسلام ابوبکر مستلزم نزدیکی بسیار زیادی وی با پیامبر (ص) در دوره قبل از بعثت و استمرار این ارتباط تا زمان بعثت است . از آنجا که این فرض را تاریخ تایید نمی کند معقول نیست که پیامبر (ص) ، در شرایطی که دعوت آن هنوز سری و توأم با احتیاط است ، آن را با علی (ع) ، زیدین حارثه و سایر بستگان نزدیک خویش در میان نگذارد و یکسره در روز نخست و یا روزهای دیگر به سراغ ابوبکر برود و با او در میان بگذارد و او تصدیقش کند ؟ چنانکه در قصه ملاقات پیامبر (ص) با بحیری راهب اشاره شد ، احتمال زیادی وجود دارد که روایاتی مبنی بر اسلام ابوبکر به عنوان نخستین مرد ، در اثر تعصبات فردی فرقه ای در عالم اسلام و تشدید تممندی آن از سوی حکومت امویان که سعی داشتند مقام علی (ع) را در قبول حضرت رسول پنهان کنند ، جعل شده باشد .

به هر صورت به دنبال نزول نخستین آیات سوره علق ، برای مدتی وحی الهی قطع شد و این امر موجب اندوه و حزن پیامبر (ص) گردید . روایات مشهور آن است که انقطاع وحی تا سه سال طول کشید و در این مدت پیامبر (ص) به دعوت سری پرداخت و این دعوت سری پس از نزول

آیات آغازین سوره مدثر که در آن پیامبر (ص) مامور به انداز مردم مکه از عذاب الهی شده است صورت گرفت .

در مدت سه سال پیامبر (ص) به عکس دوره دعوت علنی ، به اعلان عمومی دعوت خویش مبادرت نمی کرد و تنها به دعوت افراد مناسب ، از طریق برقراری ارتباط فردی مستقیم و یا غیر مستقیم بسنده می کرد و مشرکان مکه از ادعای پیامبری و نبوت حضرت محمد (ص) ، واقف بود . چنانکه منبع تاریخی این اطلاع را تایید می کند .^{۲۸}

در مدت سه سال دعوت مخفیانه که قریب به پنجاه نفر به اسلام گرویدند و زمینه ای ذهنی و اجتماعی برای علنی شدن دعوت فراهم آمده بود ، خداوند به عنوان تمهید سایر مقدمات دعوت علنی و کاملاً فراگیر ، آیه ۲۱۴ شعراء را نازل کرد و فرمود : « و انذر عشیرتک الاقرین و اخفض

جناحک لمن اتبعک من المومنین ، فان عصوک فقل انی بری . مما تعلمون » و اینک نزدیک ترین افراد عشیره را دعوت کن ، از عذاب الهی خدا بترسان (که ایمان بیاورند) . بال و پرت را (به رسم خضوع و قدردانی) برای آن مومنی که پیروی تو را در اختیار کند فرو بخوایان و اگر (خویش و تبارت از پذیرش ایمان) نافرمان شدند (مسئولیت قومی را نفی کن) و بگو : من از کار شما بیزارم . با نزول آیه فوق ، پیامبر (ص) بنی هاشم را در سفره و خوانی که علی (ع) به دستور پیامبر (ص) فراهم ساخته بود ، گرد آوردند و پیامبر (ص) پس از خوردن آنها آماده دعوت شده بود ، ابولهب با گفتن این سخن که : محمد (ص) شما را جادو کرده است مجلس را به همزد ، علی (ع) به دستور پیامبر (ص) در روز بعد دعوت را تجدید کرد ، وقتی خویشاوندان نزدیک فراهم شدند پیامبر (ص) خطاب به ایشان گفت : « ای بنی عبدالمطلب ، سوگند به خدا که هیچ کس از میان عرب ، چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام نیاورده است . من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام ، خداوند به من فرمان داده است که شما را به سوی او بخوانم . اکنون کدام یک از شما مرا در این کار یاری می کند تا برادر و وصی و خلیفه من باشد ؟ »^{۲۹}

و بنابراین دعوت اسلام علنی شد . دعوت علنی بر سه محور مبتنی بود که می توان این سه محور را با توجه به سخنان ایشان در ابتدای دعوت ، چنین دسته بندی کرد :

۱. پرستش خدای واحد و سرزنش بت پرستی

۲. تبیین هدف بعثت در ابلاغ یکتا پرستی و و فراخوانی عمومی به آنها .

۳. فلاح و نجات در پرتو توحید و یکتا پرستی و ترک عبادتی بت ها .

تفسیر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام (ص)

۱۴۳

مکیان پس از شنیدن سخنان پیامبر (ص)، خصوصاً با مشاهده سرزنش بت پرستی و راه و روش آباء و اجداد خویش در بت پرستی برآشفتنند و در قدم نخست پیامبر (ص) را مورد استهزاء قرار دادند اما پیامبر (ص) همچنان با عزم راسخ بر دعوت ادامه داد.

با افزون تر شدن دعوت پیامبر (ص) و پذیرش دعوت از سوی محرمان، ضعفاء و ستمدیدگان مکه اشراف و گردنکشان همانند ابوجهل، ابولهب، و ابوسفیان و ... متوجه خطر اسلام برای منافع شان شدند و کوشیدند تا پیامبر (ص) را در انزوای اجتماعی قرار دهند بتوانند زمینه موفقیت پیامبر (ص) را در گسترش دعوت از میان ببرند و هم امکان برخورد خصمانه مستقیم با او را فراهم کنند. ولی بافت اجتماعی جامعه عربستان و تعصب قبیله ای که هر گونه تعرض به فرد قبیله را تعرض به عشیره تلقی و قلمداد می کردند، اجازه نمی داد تا مشرکان به برخورد و مقابله مستقیم بپردازند. بدین لحاظ، اشراف مکه برای وصول به دو هدف خویش یعنی فراهم ساختن زمینه ای انزوای پیامبر (ص) و مهیا ساختن زمینه ای اجتماعی برخورد مستقیم با وی به راههای مختلف و شیوه های گونه گونه دست زدند که مهمترین شان از این قرارند:

۱. مذاکره با ابوطالب و جلب مشارکت او در واکنش منفی علیه دعوت پیامبر (ص)

۲. سیاست استهزاء

۳. تهمت جنون و سحر

۴. تطمیع (وعده حاکمیت، ثروت، زیباترین همسر)

البته پیداست که پی گیری این روش ها به صورت مرحله ای بوده است بدین معنا که مشرکان مکه این شیوه ها را به ترتیب: یکی پس از دیگری در پیش گرفتند اما هیچ شیوه و راهی در مقابل اراده راسخ پیامبر جز ناکامی و عقیمی، نتیجه نداد.

بنابراین، سران مشرکین پس از مواجه شدن با سرسختی پیامبر (ص) و ایستادگی مسلمانان و وقوف به سازش ناپذیری ایشان، سیاست خشونت را در پیش گرفتند و بر آن شدند که پیامبر (ص) را به قتل رسانند تا از این طریق بتوانند به تمام نگرانی های خویش پایان دهند اما چون با مقاومت و واکنش تند شیخ صاحب نفوذ بنی هاشم یعنی ابوطالب مواجه گشتند، از قتل حضرت محمد(ص) روی برتافتند و چون زمینه های عینی در ساخت جامعه قبیله ای مکه برای آزار نو مسلمانان فاقد حسب و نسب، یا موالی و بردگان و عناصر فاقد حمایت قبیله ای فراهم بود، بیدرنگ به آزار و شکنجه آنها روی آوردند، بی گمان هدف اصلی این سیاست، ایجاد محیط ارباب و خشونت برای محدود کردن ابعاد گرایش به اسلام بود. آزار و شکنجه ها (شکنجه ای گرسنگی، تشنگی، قراردادن در زیر آفتاب داغ و سوزاندن و چوب زدن، بستن بر روی زمین و نهادن سنگ بزرگ

بر روی شکم و دنده ها) باعث شد که پیامبر (ص) دستور هجرت به حبشه را برای اصحاب مورد شکنجه و ستم دیده خویش صادر نماید .

سیاست وحشی گری و قهرآمیزی که کفار و مشرکین مکه برای رسیدن به مقصود خویش در پیش گرفته بود ، آنان را به هدف نرساند که هیچ ! بلکه مسلمانان و اصحاب پیامبر (ص) را در مقابل این سیاست استوارتر و نفوذ دعوت و رسوخ چشمگیر و بی نظیر آن را در خانه های مکیان گسترش داد . به همین دلیل ، اشراف بر آن شدند که بر بنی هاشم فشارهای اقتصادی و اجتماعی وارد سازند تا از این طریق بتوانند بنی هاشم را وادار به تسلیم و سازش کنند . حاصل این تصمیم اصحاب دارالندوه ، نوشتن پیمانہ ترک معاملات مراودات اقتصادی و اجتماعی بنی هاشم و بنی مطلب شد که به موجب این پیمان تا وقتی که بنی هاشم محمد (ص) را برای قتل به مکیان واگذار نمی کرد ، کسی حق ازدواج و داد و ستد با ایشان را نداشت .

از این رو ، متعاقب این پیمان نامه قریش ، پیامبر (ص) ، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب در شب اول سال هفتم بعثت از مکه به شعب ابوطالب منتقل شدند و در آنجا تا سه سال استقرار یافتند . شعب ابوطالب ، وضعیتی بود که سران قریش در کنار تحریم اقتصادی تمام شیوه ها و روشهای واکنشی منفی را به اجرا گذاشتند ولی هیچیک بر ایمان راسخ ابوطالب و حمایت جانانه بنی هاشم و بنی مطلب اندک اثری نگذاشتند و آنان را بیش از پیش بر حقانیت دعوت پیامبر اسلام و دفاع از او استوار ساختند .

شعب ابوطالب برای پیامبر اسلام (ص) ، دشوارترین و ناگوارترین حوادث را در پی داشت چه اینکه حضرت دو یار فداکار و پشتیبان مخلص خود یعنی ابوطالب و خدیجه (س) را از دست داد و رحلت این دو بزرگوار بر پیامبر (ص) اندوه عمیق و تأسف شدید گذاشت که به واقع سال درگذشت این دو یار فداکار یعنی سال دهم بعثت برای پیامبر (ص) سال حزن بود .

در کنار حزن شدید پیامبر (ص) مساله دردناک تر این بود که با تهاجم گسترده قریش ، پیامبر (ص) در مکه نمی توانست به دعوت خویش ادامه دهد . از این رو ، دعوت پیامبر در مکه عملاً به بن بست رسید . با توجه به این نکته و نهایت اهتمام قریش بر وارد آوردن و بکارگیری تمام فشار سیاسی اجتماعی و تبلیغاتی ، پیامبر (ص) با عزم سفر به طائف ، به همراه حضرت علی (ع) یا زید بن حارثه روانه طائف می شود ، ایشان در طائف ، دعوت خویش در میان مردم و یا گروهی از ایشان آغاز می کند اما طولی نمی کشد که سران قریش با وارد آوردن فشار بر سران و اشراف طائف ، آنان را وادار می سازد که پیامبر (ص) را از طائف اخراج کنند ، سران طائف ناگزیر از راه تحریک مردم ، توانستند پیامبر (ص) را از طائف اخراج سازند .

پیامبر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام (ص)

پیامبر (ص) با اخراج از طائف دوباره به مکه بازگشت و کفار قریش ، بیش از پیش بر آزار و اذیت حضرت پرداختند ، طبق گواهی تاریخ ، کار به آنجا رسید که به صورت پیامبر (ص) آب دهان می انداختند و حتی کودکان و زنان با تحریک بزرگان قریش ، در هنگام عبور حضرت خاکستر و شکمبه گوسفند بر سر وی خالی می کردند . با وجود این ، پیامبر (ص) نه تنها در مقام نفرین و درخواست هلاکت آنان از خداوند ، برنیامدند که به هدایت و رهیافتگی آنان امیدوار بود . ولی گستردگی اهانتها و بن بست کامل دعوت دیگر جای تردید نگذاشت که باید حوزه و پایگاه دعوت را پیامبر از مکه بجای دیگر منتقل کند بدین جهت پیامبر (ص) کمی پس از بازگشت از طائف رهسپار واحه های بدویان اطراف مکه شد و آنان را به اسلام دعوت کرد . اما متأسفانه کوشش و تلاش خستگی ناپذیر پیامبر (ص) بی ثمر بود . پیامبر (ص) از واحه های بدویان به مکه بازگشت ، در مکه روز به روز وضعیت وخیم تر می شد و گاه عرصه چنان بر پیامبر (ص) و عده ای همراه تنگ می شد که خداوند رحمان با نازل کردن آیاتی ، در قصص انبیاء ، دل‌های شکسته و روحیه افسرده آنان را شفا و جلا می بخشید .

فشارها ، آزارها و تحقیر های بسیار گسترده در سالهای آخر بعثت تنها از سوی سران جامعه شرک بنیاد مکه اعمال نمی شد ، بلکه خویشاوندان مسلمین نیز چه در مقام نصیحت و دلسوزی و چه از موضع سرزنش و حتی آزار ، بردردهای آنها می افزودند . مقاومت مسلمین در متن چنین بن بستى با نبود هیچ روزنه امید ظاهری به گشایش آن ، حماسه دیگر در تاریخ اسلام محسوب می شود .

به هر حال این وضعیت ادامه یافت تا اینکه وعده الهی بر رسیدن دوره یسر متعاقب دوره عسر^{۳۰} و مشاهده حاصل کار^{۳۱} و تولد در متن رنج در سال ۱۱ بعثت به آرامی تحقق پذیرفت . در این سال گروهی از مردم یثرب (مدینه) به مکه آمدند و پیامبر (ص) به دور از چشم قریش و در فرصتی مناسب ، به دیدار ایشان شتافت و اسلام را بر آنان عرضه کرد .

آنان نیز در مقابل ، دعوت پیامبر (ص) را پذیرفتند و این پذیرش سریع اسلام ، آغازی شد که بن بست دعوت در مکه خاتمه یابد و اسلام در یثرب ، مطلقاً برای طلوع تازه یابد . اینکه پیامبر (ص) در ملاقات خود در عقبه منی با گروهی یثربی که از قوم خزرج بودند چه گفتند و به چه مسائلی پرداختند از منابع تاریخی چیزی بدست نمی آید ، ولی آنچه روشن است این است که این گروه پس از ملاقات و پذیرش اسلام ، پیامبر (ص) پیام حضرت در سرزمین یثرب شدند اینان پس از بازگشت به موطن شان با هر یثربی آماده فهم حق ، که سخن گفتند ، در درون آنان انقلابی به وجود

آوردند . لذا آنچه را که در مکه در مدت سیزده سال به کندی شنید و بر آن خروشید یتربیان به سرعت شنیدند و با شور و شوق استقبالش کردند .

در ذیحجه سال ۱۲ بعثت ، یثرب ۱۲ نفر مسلمان خود را که ترکیبی از اوس ، خزرج و حلیف های آنان بودند ، به مکه گسیل داشت تا پیوندهای مسلمین یثرب را با پیامبر (ص) استوارتر کنند . بیعت کنندگان یثرب به همراه نماینده پیامبر (ص) به یثرب بازگشتند و تلاش پی گیر نماینده پیامبر (ص) نتیجه ای قابل توجهی در پی داشت و باعث شد که تعداد زیادی به رغم مقاومت اولیه ، اسلام را بپذیرد .

بدین لحاظ ، در آستانه ذیحجه سال ۱۳ بعثت ، تعداد هفتاد و دو مرد و سه زن به سنت هر ساله ، روانه مکه شدند و با وساطت عباس عموی پیامبر (ص) در مکه در عقبه دور از مکه بیعت و پیمان بستند که یکی از نتایج این ملاقات و پیمان ، قطعیت بخشیدن به پیشنهادی مهاجرت پیامبر (ص) به یثرب بود که توسط نمایندگان مسلمانان یثرب انجام و زمینه آن طی سال ۱۲ فراهم گشته و پیامبر (ص) نیز موافقت اش را اعلام کرده بود .

روز بعد ، خبر بیعت یتربیان به اشراف قریش رسید ، اشراف به سراغ سران مشرک یثرب رفتند اما آنان چون از بیعت آگاهی نداشتند بیعت را انکار کردند و اشراف خشنود از نزد آنان بازگشتند . ولی طولی نکشید که اخبار بیعت فاش شد و آن زمانی بود که یتربیان به موطن شان بازگشته بودند . لذا اشراف هر چند گروهی را به تعقیب آنان فرستادند اما به ایشان دست نیافتند .^{۳۲}

انتشار خبر گسترش اسلام در یثرب ، برای قریش بسیار نگران کننده بود ، از این رو سخت گیریها و آزار های آنان بر مسلمین مکه فزونتر شدند .^{۳۳} در همین زمان ، آنگاه که مسلمانان در پی تعلیم پیامبر (ص) آماده هجرت از طرف خداوند صادر شد و مسلمانان با اندک توشه و راحله راه هجرت به یثرب را در پیش گرفتند . مهاجرت مسلمانان به یثرب در اثر واکنش های شدید و غیر انسانی قریش ، از نگاه ظاهر به معنای توفیق آنان در بن بر اندازی و ختم غائله ای محسوب می شد که پیامبر (ص) پدید آورده بود . به ویژه که غالب مهاجرین تمام یا اکثر ثروت شان را در مکه رها کرده بودند . بدین لحاظ ، باور به خاتمه کار و نابودی مسلمین ، اگر همه در آغاز از سوی تندروترین دشمن مسلمین قطع و تردید ناپذیر بود اما روند تلاش های خشن و به خصوص توسل قریش به خطرناکترین اقدام یعنی تصمیم به قتل پیامبر (ص) نشانه ای آشکاری است که کوتاه زمانی بعد از مهاجرت مسلمین ، آنان در پیش گرفتند ، سران قریش بار دیگر در دارالندوه اجتماع کردند و تصمیم گرفتند تا کار پیامبر (ص) و آئین نوپای اسلام را یکسره کنند ، پیامبر (ص) از تصمیم شورای دارالندوه در قتل خویش ، اطلاع یافت و در صدد تدارک حرکت افتاد ، در این حال ، تمام راههای

خروج علی از مکه با محافظت قریش مسدود شده بود. پیامبر (ص) که قصد خروج شبانه را داشت با طرح ویژه ای از مکه خارج شد. طرح پیامبر (ص) این بود که در شی که قریش تصمیم به قتل وی گرفته بودند علی بن ابیطالب (ع) را در بستر خود خوابانید و با این کار، نقشه قریش را نافرجام گذاشت، پی ریزی این طرح و استقبال بی نظیر آن از سوی فرزند ابوطالب، آنقدر ارزشمند بود که خداوند به پاس آن، آیه «و من یشتري نفسه ابتغاء مرضات الله» نازل کرد^{۳۴} و سیره نویسان، این ایثار جانانه را «لیله المییت» نام نهاد.

تاریخ خروج پیامبر (ص) از مکه را شب پنجشنبه، اول ربیع الاول سال چهارده بعثت ثبت کرده اند. حضرت پس از خروج از مکه و آگاهی از تعقیب قریش و تعیین صد شتر جایزه برای دستیابی به وی، سه روز در غار ثور ماندند و سپس راهی امن را به سوی یثرب در پیش گرفتند و در روز پنجشنبه هشتم و یا دوشنبه دوازدهم ربیع الاول به یثرب رسیدند.^{۳۵}

شخصیت پیامبر (ص) از هجرت تا رحلت

ضرورت تدوین قانون و حکومت آن برای تداوم زندگی فرد و اجتماع بر احدی پوشیده و قابل انکار نیست بر همین اساس، پیامبر (ص) پس از ورود به مدینه، به تدوین قواعد اداره نظام اسلامی و قوانین که زمینه آن از مدتها پیش آماده شده بود در دو بخشی تعاملات انسانی، اجتماعی و عبادات فردی و تحصیل کمال انسانی پرداخت.

قوانین که تعاملات انسانی و رفتار اجتماعی را در معنای گسترده آن تنظیم می کرد خود دارای بخشهای زیر بود:

۱. قوانین مربوط به اداره نظام سیاسی، مدیریت، و رهبری جامعه، وظایف ماموران و کارگزاران حکومتی.
۲. قوانین مربوط به مناسبات اقتصادی، شامل قواعد مربوط به درآمدهای حکومت، اشکال توزیع و ثروت، نحوه دریافت مالیات ها، اشکال مالکیت، خرید و فروش، وام گرفتن و وام دادن و ...
۳. قوانین مربوط به مسائل حقوقی و جزایی، مانند اقامه حدود، تعزیرات و قصاص و ...
۴. قوانین مربوط به مسائل خارجی مثل مقررات مربوط به سفیران، گروهها و هیات های نمایندگی
۵. قوانین مربوط به مسائل نظامی مثل مقررات مربوط به صحنه جنگ، بعد از جنگ، مصالحه متارکه، غنائم، اسراء فدیه، مرزداری و ...

۶. قواعد و قوانین مربوط به مناسبت‌های خانوادگی مانند ازدواج ، طلاق ، ارث ، حقوق اولاد ، حقوق والدین و ...

۷. قوانین مربوط به آموزش ، شرایط و قوانین آزادی اسراء در مقابل آموزش ، حقوق معلم ، قواعد کتابت و مراسلات و سایر امور فرهنگی و ...

اما در تدوین احکام و قواعد عبادی که پیامبر (ص) برای تأمین هدف‌های عرفانی انسان بیان کرد ، از روی قواعد اجتماعی ، پایه ای برای وصول به بخشی از آن مراحل معین شد و از سوی دیگر ، قواعد و احکام به دو دسته واجبات و مستحبات تقسیم گردید که واجبات هماهنگ کننده رابطه فرد با مجموعه اجتماعی و تفکر دینی و علامت همبستگی بود و مستحبات هم به قابلیت‌های الهی انسان فزونی می بخشید و از طرفی برطرف کننده تضاد نقش اجتماعی انسان و واجبات بودند .
با عنایت به قوانین و احکام عبادی و اجتماعی که پیامبر (ص) آنها را در مدینه پایه گذاری و بنیان نهاد ، می توان دریافت که معاری و غزوات ، جزئی از تلاش‌های پیامبر (ص) در دوره مدنی بوده است .

بهر حال ، پیامبر (ص) در مدینه سنت‌های نیکویی را در قالب قوانین اجتماعی و فردی نهاد که بشریت در تمام زمانها و مکانها سخت تشنه و گداخته آنها بودند و هستند و بررسی این سنت‌ها و روشها در این مجال اندک میسر نیست ، تنها این نکته قابل یادآوری است که محور این حکومت عدل و قسط بر اساس امت واحده در مفهوم وسیع آن بود با محدودیت عدالت و قالب اتحاد است که فرد و اجتماع را به کمال برده و به حیات خویش دوام و استمرار می بخشد .

مهاجرت پیامبر (ص) به مدینه هرگز به تضاد اشرافیت مکه با او خاتمه نداد . مکیان که به تعارض جدی و بنیادی عقاید محمد(ص) با باورهای خویش و نیز رویکرد اجتماعی توحید با شرک واقف بودند ، حاضر به تن دادند به هیچ نوع مصالحه و متارکه ای نبودند .

به همین دلیل پیامبر (ص) با وقوف و روانشناسی دقیق که از شخصیت اشراف داشتند ، به خوبی می دانست اشراف با بکارگیری تمام تلاش خود برای تهدید امنیت مدینه و ریشه کن کردن اسلام ، در اولین فرصت مسلمین را مورد هجوم قرار خواهند داد .

بدین لحاظ در همان روزهای نخست هجرت ، با اقدام هوشیارانه ، پیمان وحدت سیاسی و نظامی با مشرکین و یهودیان آن سامان منعقد کرد تا بتوانند از هجوم سریع مشرکین مکه به مدینه جلوگیری کند .

در آغاز سال دوم هجرت ، قریش به تدریج خود را برای حرکت‌های ایذایی ، تهدید امنیت مردم مدینه و در نهایت هجوم به مسلمین آماده کردند . در مقابل پیامبر (ص) که همواره انتظار

بفکر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام (ص)

چنین تحرکاتی را داشت ، هوشیارتر از آن بود که غافلگیر شود ، به همین دلیل وی در فاصله های زمانی معین ، گروه های نظامی و اطلاعاتی را برای کسب اطلاعات و خنثی کردن تحرکات محدود قریش و مورد تهدید قرار دادن امنیت کاروان تجاری مکیان که از مدینه عبور می کرد ، ماموریت می داد.

پیامبر (ص) در اقدام های دفاعی و نظامی پیشگیرانه خود چندین مورد با کفار قریش چه از طریق تهدید امنیت کاروان های تجاری و چه از طریق رویارویی با برخی سران قریش ، قبل از وقوع غزوه بدر کبری ، به غزوه و سریه پرداخت که تنها به اسامی آن اشاره می شود :

۱. سریه حمزه بن عبدالمطلب
۲. سریه عبیده بن حارث
۳. سریه سعد ابی وقاص
۴. غزوه ابواء و ران
۵. غزوه بواط
۶. غزوه بدر اولی (صفوان)
۷. غزوه ذوالعشیره مهاجرین
۸. سریه نخله عبدا... بن جحش

اما بعد از این غزوات و سریه ها ، غزوات و سرایای دیگری نیز پیامبر (ص) داشته است که می توان غزوات معروف و مهم را چنین برشمرد :

۱- بدر کبری ؛ این غزوه در آستانه رمضان سال دوم هجرت با حمله به محافظین^{۳۶} کاروان تجاری بزرگ به سرپرستی ابوسفیان که بخش اعظم آن از اموال مهاجرین فراهم شده بود ، صورت گرفت . این جنگ به نفع مسلمانان و شکست کفار قریش انجامید . در این جنگ با این که تعداد لشکر اسلام در مقابل لشکر کفر بسیار اندک بودند ، با تدبیر خاص و فرماندهی ویژه ای پیامبر (ص) ، لشکر اسلام ابهت کفار را شکست و تعداد ۷۰ نفر اسیر و ۷۰ کشته بر آنها وارد آورد . بسیاری از نام آوران اشراف مکه به دست حضرت علی (ع) به درک و اصل شد ، همین تلاش ها و دلاوری مردیهای امیرالمومنین (ع) در برکندن ریشه سران شرک در بدر و سایر جنگ ها ، بعدها در برابر امت او بعد از پیامبر (ص) حربه ای شد چرا که برخی استدلال کردند ، اگر علی (ع) جانشین پیامبر (ص) شود ، به دلیل کشتن سران شرک ، اخلاف مسلمان شده ی آنان به مخالفت و منازعه ی با وی بخواهند خواست .

۲- غزوه احد؛ پس از تذلیل کفار قریش در بدر، وقوع جنگ بعدی کفار برای جبران

شکست، اجتناب ناپذیر بود.

به همین دلیل تلاش های پیامبر و مسلمین در سال سوم هجرت نیز همانند سال دوم هجرت، بیش از پیش و به صورت وسیع گسترده، ضروری می نمود تا از این مسیر هم بتوانند مانع از جنبش های ضد امنیتی بدویان حجاز که به تحریک اشراف مکه صورت می گرفت، بشوند و هم بتوانند در مقابل حمله کفار قریش، غافلگیر نشده و دفاع مناسب داشته باشند و از این رو، امکان دارد که انجام غزوه ذی امر بر ضد بنی غطفان از متحدین قریش و غزوه بحران بر ضد بنی سلیم، از جانب پیامبر (ص)، کوششی بوده است که برای بر هم زدن هر گونه زمینه اتحاد قریش با این قبایل در هجوم قریب الوقوع به مدینه صورت گرفته باشد.

در اواخر رمضان سال دوم هجرت، قریش با نیت انتقام پس از یک سال تلاش همه جانبه برای تدارک سپاهی عظیم، سه هزار مرد جنگی را به سمت مدینه حرکت داد. خبر حرکت، پیشاپیش از طریق عباس عموی پیامبر (ص) به اطلاع پیامبر (ص) رسیده بود و انتشار آن باعث نگرانی تعدادی از مسلمین شده بود. بدان جهت که رو به رو شدن با آن سپاه بزرگ با آن همه امکانات نظامی و اندک بودن سپاه اسلام، رعب طبیعی را بدنبال داشت. بهر حال، سپاه مکه پنجم شوال در نزدیکی مدینه رسید، پیامبر (ص) با مشورت اصحاب تصمیم گرفت که در خارج مدینه به دفاع و جنگ بپردازد.

پیامبر (ص) با طرح تدابیر درست و تاکتیک ویژه، سپاه اسلام را در خارج شهر آماده کردند و سر انجام در سحرگاه روز شنبه هفتم شوال سال سوم هجری با هجوم ابوعامر راهب و یارانش - که از دیدگاه مسلمین شخص فاسق بود و پس از ورود پیامبر (ص)، مدینه را ترک و به مکه رفته بود - آغاز شد درگام نخست، پیروزی سریع که اعجاب آور بود، از آن مسلمانان بود ولی در گام بعدی درست در آستانه پیروزی کامل، محافظین و نگهبانان دره برای کسب غنائم دره را رها کردند، آنگاه سپاه مکه به فرماندهی خالد بن ولید، از کمینگاه خویش ظاهر شدند.

این غافلگیری باعث شد که مسلمین یکی پس از دیگری و بدون توجه به یکدیگر، راه فرار را در پیش گرفتند، خصوصاً آن زمان که لشکر دشمن با یک توطئه ای خاص، قتل پیامبر (ص) را در میان لشکر مسلمین شایعه کردند، تنها کسی که به این شایعات گوش ننهاند، ابرمرد تاریخ بشریت علی بن ابی طالب (ع) بود. او که تربیت شده مکتب وحیانی که در طول حیات پر بار پیامبر (ص)، او را تنها نگذاشت و همواره قرین او بود.

پیامبر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام (ص)

شجاعت خیره کننده و اعجاب آمیز پیامبر (ص) و علی (ع) که هر دو استقامت و صف ناپذیری داشتند باعث شد تا به تدریج تعدادی از مسلمانان ، پس از آگاه شدن از زنده بودن پیامبر (ص)، به صحنه رزم باز گردند و قریش را وادار به ترک آوردگاه نمایند .

بر خلاف گزارش های تاریخی درباره جنگ احد که آمیخته به ابهام و گاه آشفته ناهمگون است ، قرآن کریم در سوره آل عمران از آیه ۱۲۱- ۱۷۱ ، تصویر روشن و گزارش واضحی از جنگ احد دارد که هم با بیان درست وقایع مربوط به آن ، گزارش های سیره نویسان و مورخان را تصحیح و تنقیح می کند ؛ و هم تحلیل روشنی از ریشه های شکست ، تحول ، دگرگونی ارزش ها و باورها در میان سپاه مسلمین ارائه می دهد .

جنگ احد و وضعیت نابسامان مسلمانان ، تجارب بسیار گرانبهای را در اختیار مسلمانان گذاشت . با ورود پیامبر (ص) و مسلمانان از احد به مدینه ، رخدادهای زشت و زیبا در آوردگاه احد خاتمه یافت . پس از احد تا جنگ خندق ، پیامبر (ص) با چالشها و بحرانهای زیادی روبرو گشت که برخی از این بحرانها و جنگ ها نظیر غزوه حمراءالاسد مستقیما توسط خود قریش و برخی نظیر : سریه ی ابی سلمه به قطن ، سریه بئر معونه ، سریه رجیع و ... بواسطه ی تحریکات قریش وهمبستگی قبایل بدوی زمینه سازی شد .

برخی دیگری از این بحران ها هم مانند غزوه بنی نضیر ، غزوه بدرالموعد ، سریه ابن عتیک ، غزوه ذات الرقاع ، غزوه دومه الجندل و غزوه بنی المصطلق ، بخاطر پیمان شکنی و یا تهدید امنیت رهگذران از سوی قبایل که بعضا در غزوات ، نام برده شده اند ، پدید آمد .

۳- جنگ خندق (احزاب)؛

چنانچه اشاره شد ، پیامبر (ص) پس از هجرت به مدینه با بسیاری از مشرکان و قبایل یهودی آن منطقه ، پیمان صلح و متارکه جدال بستند ، اما پس از پدید آوردن بحرانها و چالشهای گوناگون در فرا روی پیامبر (ص) ، برخی از قبایل بدوی یا شهری یهودی نظیر : بنی نضیر و بنی وائل ، پس از برقراری ارتباط با یهودیان و سران مکه ، پیمان صلح را نقض کردند .

بنی نضیر پس از غزوه که با مسلمانان مدینه راه انداختند و شکست خوردند، آرام ننشستند ، کوشیدند تا موافقت سران قریش و برخی قبایل یهودی بدوی نظیر بنی غطفان را در حمله و هجوم غافلگیرانه فراهم آورند ، تلاش اینها بیار نشست و سرانجام در سال پنجم^{۳۷} هجری ، سپاهی مرکب از ده هزار نفر^{۳۸} برای جنگ با مسلمانان حرکت کردند .

پیامبر (ص) با دریافت خبر حرکت آنان و مشورت صاحب نظران درباره بهترین تاکتیک دفاعی ، سرانجام پیشنهاد سلمان فارسی را در حفر خندق ، پذیرفتند .^{۳۹} و کندن خندق در قسمت هایی از کناره های شهر که فاقد دیوارهای طبیعی دفاعی بود ، آغاز و پس از شش روز هزار نفر در دامنه کوه (سلح) استقرار یافتند ، کثرت سپاه دشمن و تلاش های گسترده منافقین برای تضعیف روحیه مسلمانان ، شرایط بسیار دشواری را پدید آورده بود . در همین شرایط بحرانی و در حال که مسلمانانی سست ایمان و متمایل به فرار ، مانع تلاش های رسول خدا بودند ، دشمن بر آن شد که شجاعانی از سپاه خویش را به آن سوی خندق بفرستد تا با مبارزه تن به تن ، راه را برای جنگ عمومی بکشایند .

به دستور ابوسفیان ، افرادی نظیر عمرو بن عبدود ، عکرمة بن ابی جهل ، هییره بن ابی وهب و ضرار بن خطاب که از همه شجاعتر و در جنگاوری شهره بودند ، از خندق عبور کردند و از سپاه اسلام همآورد خواستند . علی رقم خطاب های مکرر رسول خدا به سپاه ، هیچکدام از آنان جز علی بن ابیطالب (ع) جرات پیشاهنگی نداشته و داوطلب رزم تن به تن نشدند . اما علی (ع) هر بار که دعوت رسول خدا را لبیک گفت ، اجازه جنگ نیافت تا پس از لحظاتی که هیچ کسی جز او به دعوت رسول اکرم پاسخ مثبت نداد ، این رخصت حاصل آمد و با غلبه بر حریف نام آور عرب ، یعنی عمرو بن عبدو توانست ، یاس و ترس مسلمانان را میدل به امید و تفرقه ایشان را بر اتحاد استوار سازد و از طرفی هم تمام محاسبات اولیه قریش را فرو ریزد .

با عنایت به این نکته و درک شرایط کارزار در کنار مدینه و فهم و لمس خطر بزرگ که تمام مسلمین را تهدید می کرد ، می توان مفهوم این سخن رسول خدا را که « ضریه علی یوم الخندق ، افضل من عباده الثقلین » دریافت .

بی گمان اگر علی بن ابی طالب (ع) پهلوان شرک - عمرو بن عبدود - را نکشته بود و نخستین تلاش دشمن را برای عبور از خندق خنثی نکرده بود ، مشرکین پس از توفیق در آن مبارزه تن به تن دیگر مانع جدی برای پر کردن قسمتی از خندق نداشتند و می توانستند به راحتی دست به چنین اقدامی بزنند .

اما پس از پیروزی شجاعانه و عبرت انگیز امیر المومنین (ع) شکست سپاه اسلام را در اندیشه قریش و تدابیر آنان به تردید انداخت ، از این رو آنان از تحقق هدف های نظامی خویش با تداوم و محاصره مدینه مایوس شدند و به ناچار به دستور ابوسفیان با شتاب فراوان مدینه را ترک کردند .^{۴۰}

پس از بازگشت احزاب ، پیامبر (ص) همراه مسلمانان به مدینه بازگشت اما همان روز ، چهارشنبه ۲۳ ذی القعدة سال پنجم هجرت ، به فرمان الهی ، همراه سپاهی به سوی یهودیان

بنی قریظه - که پیمان صلح شان با پیامبر (ص) را نقض کرده بودند و مشرکین را در احزاب یاری کرده بودند^{۴۱} - شتافت تا تکلیف شان را روشن کند .

پس از چند روز - بقولی ۱۵ و به قولی ۲۵ روز - محاصره و درگیری و کشته شدن تعدادی از یهودیان کار بنی قریظه یکسره شد و مسلمین با اسارت زنان و کودکان و گرفتن اموال شان به مدینه بازگشتند .^{۴۲}

بهر حال ، شکست قریش از سپاه اسلام و بازگشت آنان ، گذشته بر این که پیروزی دیگری در تاریخ غزوات و سرایای پیامبر (ص) در دوره مدنی بود ، موجب تقویت پایگاه نظامی مدینه گردید . از آن پس از سویی تحولات و تغییرات بسیار جدی در زمینه گسترش اسلام به وجود آمد و از سوی دیگر باعث افول ملموس و عقب نشینی فرهنگی و نظامی مشرکین شد و و از نظر سیاسی هم ، حکومت مدینه به عنوان یک نیروی سیاسی ماندگار در ذهن کفار تثبیت گشت که با نگاهی به جدول سرایا و غزوات تا ذی القعدة سال ششم هجرت - که صلح حدیبیه در آن رخ داد - و فروپاشی سریع مقاومتها ، می توان به این حقیقت دست یافت . چه اینکه تعداد سرایا ، نسبت به سه غزوه مهم یعنی غزوه های بنی مصطلق ، بنی لحيان و ذی قرد در محدوده یکسال - پنجم تا ششم هجرت - از افزایش حجم سربه ها و گستردگی برخورد های نظامی حکایت دارد .

صلح حدیبیه ، گامی دیگر به سوی موفقیت :

در سال ششم هجری ماه ذی القعدة ، رسول خدا (ص) ، مسلمین را با شعار قصد زیارت مکه و عمره به سوی خانه خدا به همراهی خویش فراخواند و دستور داد که هیچکس جز شمشیری در نیام هیچ سلاحی با خود بر نگیرد .

با صدور دستور و فراخوان عمومی ، مشتاقان دیدار کعبه ، آماده حرکت شدند ، با رسیدن خبر حرکت مسلمین به مکه ، مشرکین بر آن شدند که از ورود مسلمانان به مکه و انجام مراسم عمره ممانعت کنند . کفار خالد بن ولید با تعداد دویست نفر را جهت ممانعت به خارج از مکه فرستادند . پیامبر (ص) از این اقدام آگاهی یافت و مسلمانان را از مسیر دیگری به (حدیبیه) که نزدیکی مکه است رساند ، با رسیدن مسلمین در حدیبیه و استقرار آنان در آنجا ، باز قریش در شرایط دشواری قرار گرفت .

همه شواهد حاکی از آن بود که مکیان در شیوه ی واکنش خصوصا هجوم نظامی به مردانی که برای زیارت خانه خدا آمده اند و در سنت عربی ، از امنیت کامل برخوردارند ، گرفتار اختلاف شدیدی شده اند و گرنه در یورش به کسانی که نسبت به آنان کینه شدیدی در دل داشتند ، درنگ

نمی کردند و از شکستن سنت امنیت حجاج - حج کنندگان و عمار (عمره آوردنگان) - روی بر نمی تافتند .

باری ، به هر دلیل قریش با وجود توانایی هجوم به مسلمین ، بر آن شدند که سیاست خشونت را وانهد و با فرستادگانی به حدیبیه ، برای خروج از بن بستی که با هوشیاری پیامبر(ص) برای اشراف مکه ایجاد شده بود ، راهی پیدا کنند .

قریش چهار نماینده به سوی مسلمین فرستادند تا از قصد مسلمین برای زیارت یا جنگ آگاه شوند ، هر چهار نماینده پس از بازگشت از نزد مسلمانان با قاطعیت بر خبر زیارت و قصد عمره و حج مسلمانان پای فشردند . بعد از بازگشت چهارمین نماینده قریش ، پیامبر(ص) نیز بر آن شد که راه گفتگو و صلح را بازتر کند و مکیان را به ترک لجاج و عناد فرا خواند .

به هر صورت پس از آمد و شد نمایندگان دو طرف ، سرانجام مکیان به صلح تن دادند و با فرستادن نماینده نهایی خویش که سهیل بن عمرو بود ، عهدنامه و قراردادی با موادی مشخص را پذیرفتند . یکی از مواد عهدنامه این بود که : مسلمانان در این سال بدون انجام مراسم از مکه بازگردند و سال بعد به مدت سه روز و بدون سلاح ، برای زیارت وارد مکه شوند .^{۴۳}

پیامبر(ص) طبق این مواد عهدنامه ، به همراه مسلمانان به مدینه بازگشتند . پس از بازگشت به مدینه در پایان همان سال ، پیامبر(ص) تصمیم گرفت به مرحله دیگری از تلاشهای حکومت مدینه را در راستای تحقق هدف های اعتقادی ، سیاسی و نظامی آغاز کند .

بدین لحاظ ، نامه های به فرمانروایان حکومت ها نظیر ایران ، روم و ... با محتوای پذیرش اسلام فرستادند . نامه های پیامبر(ص) به فرمانروایان روم ، ایران و ... اگر چه با موفقیت روبرو نشد اما این کوشش ، در واقع به تعمیق و تثبیت پایه های اقتدار حکومت مدینه انجامید و قدرتهای محلی را بر آن داشت که دعوت پیامبر را به پذیرش اسلام ، یا اتحاد سیاسی و نظامی جدی گرفته ، در تنظیم روابط خود به سرعت گام بردارند . درست به همین جهت بود که تعداد قابل توجهی از حکام داخلی شبه جزیره ، نظیر پادشاه عمان ، فرمانروای یمامه ، حاکم بحرین ، نجران ، همدان ، و یمن پس از دعوت ، به اسلام گرویدند .

۴- جنگ خیبر

در محرم سال هفتم هجری از توسعه اقتدار نظامی ، سیاسی و اعتقادی مسلمانان ، رسول خدا تمامی شرایط را برای جنگ با یهودیان خیبر - که از دژ های مستحکمی برخوردار بودند و به یهودیان شکست خورده بنی غطفان و بنی نضیر پناه داده بودند و قدرتمندترین پایگاه کینه توزی به

شمار می آمدند - مساعد دید و سپاه اسلام پس از خروج از مدینه در وادی رجیع^{۴۴} - که حاتلی میان یهودیان خیبر و قبیله یهودی بنی غطفان بودند - استقرار یافت .

یهودیان خیبر ، علی رغم لاف و گزافهای اولیه ، در سحرگاهی که سپاه مسلمین را در کنار قلعه و دژهای خود دیدند وحشت زده به درون قلعه بازگشتند و سخت به وحشت و هراس افتادند . تدبیر و درایت نظامی حکم می کرد که قلعه ها به تدریج تصرف شود و نیروهای اندک مسلمین در تصرف همزمان قلعه ها پراکنده نگردند . از این رو ، طی روزهای اول قلعه ها یکی پس از دیگری تصرف شد و آخرین قلعه که « قموص » یا « ناعم » نام داشتند مقاومتی جدی نشان دادند . چون تلاش عمر ، ابوبکر و مردی از انصار یکی پس از دیگری در فتح این قلعه بی نتیجه ماند ، در شامگاهی رسول خدا ، به اصحاب فرمودند : فردا پرچم را برای فتح قلعه بدست کسی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست می دارند ، بامداد آن روز علی (ع) در حالی که از چشم درد رنج می برد احضار شد و مامور فتح قلعه گردید . کوتاه زمانی نگذشت که علی (ع) با فرستادن پیکی به حضور پیامبر(ص) ، تصرف آخرین قلعه یهود را مژده داد . در جریان فتح خیبر - که میدانگاه محک مدعیان ایمان و اسلام در عرصه آزمون شجاعت و ابرمردی بود - نیز جز علی بن ابیطالب (ع) هیچ یکی از مدعیان نتوانستند به ادعای خویش جامه عمل ببوشانند . اینجاست که ایمان راسخ و اعتقاد واقعی به اسلام و پیامبر(ص) برای همگان بیش از پیش آشکار می گردد و اگر کسی اندک انصافی داشته باشد نمی تواند این واقعیت را نادیده بگیرد .

بهر حال ، جنگ خیبر با تلفات زیاد یهودیان و خسارت های مادی آنان با عقد قرارداد مزارعه به نفع مسلمین پایان پذیرفت . به دنبال این پیروزی یهودیان فدک نیز ذمه ی اسلام و حکومت اسلامی را پذیرفتند و در نتیجه زمینهای فدک به ملکیت شخصی پیامبر (ص) در آمد .

۵- فتح مکه ؛

پیروزی مسلمانان در خیبر متعاقب صلح حدیبیه ، از اضطراب و ناامنی مدینه پس از یک دوره هفت ساله ، به طور چشمگیری کاست و اقتدار مسلمانان را در جهات اقتصادی ، سیاسی و نظامی و ... افزایش بیشتری داد .

بدین جهت ، با پایان یافتن غزوه خیبر ، جعفر طیار و یارانش پس از هفت سال زندگی در غربت حبشه ، وارد مدینه شدند و گذشته بر این مسلمانان که در صلح حدیبیه حضور داشتند در سال هفتم ، عمره انجام دادند . در مقابل قدرت سیاسی ، نظامی و اقتصادی مکیان رو به افول گذاشت . البته مکه اگر چه در طی سالهای گذشته ، غالب افراد سرشناس و اشراف خود را از دست داده بود

ولی هنوز مردانی در این شهر وجود داشتند که می توانستند سپاهی به سوی مدینه گسیل دارند آنها در صدد بودند که شراره خشم و کینه خود را دست کم بر سر متحدان و هم پیمانان مسلمین فرو ریزند .

سرانجام چنین فرصتی برای این جناح از مشرکین مکه هیجده ماه پس از صلح حدیبیه و عقد پیمان حدیبیه فراهم آمد و قبیله ی خزاعه هم پیمان مسلمانان که از قدیم مورد کینه و دشمنی قبیله ی بنی بکر بودند از سوی بنی بکر مورد هجوم ناگهانی قرار گرفت و کینه جویان قریش که زعامتشان را صفوان بن امیه ، مکرزبن حفص ، حویطب ابن عبدالعزی ، شیبه بن عثمان و سهیل بن عمرو - همان نماینده قریش در صلح حدیبیه- به عهده داشتند ، نیز بنی بکر را در هجوم وحشیانه همراهی کردند و تعدادی از افراد خزاعه را به طور فجیع از دم تیغ گذراندند .

پس از این حادثه ، خزاعیان از پیامبر(ص) اسلام و مسلمانان یاری طلبیدند ، پیامبر نیز برای جلوگیری از تکرار چنین حادثه ای و اعتماد دادن به هم پیمانان مسلمین ، به مسلمانان فرمان نبرد با مکیان را صادر کرد . صدور فرمان در حالی صورت گرفت که کینه جویان قریش پس از همکاری با بنی بکر به شدت مرعوب شدند و از هجوم مسلمانان به مکه بیمناک و در این زمان جناح اشرافیت مکه - یعنی جناح ابوسفیان ، حارث ابن هشام و ابن ابی ربیع - با توافق جناح صفوان و همفکران او ابوسفیان را برای تجدید پیمان صلح روانه مدینه کرده بودند .

ابوسفیان قبل از حرکت سپاه ده هزار نفری که با صدور فرمان پیامبر (ص) آماده حرکت بودند به مدینه رسید ، او قبل از ورود به مدینه ، بر این باور بود که پیامبر (ص) حرمت او را نگاه داشته و در اجابت درخواست وی، خویشاوندی را لحاظ خواهد کرد . اما پس از مذاکره و گفتمان با پیامبر(ص) به فراست دریافت که در اندیشه پیامبر (ص) جز اصول و مبانی ایدئولوژی، چیز دیگری مانند عصیبت ، خویشاوندی و ... جایگاهی ندارد و آنچه که او پنداشته خطا بوده است .

از این جهت او نتواست به خواسته اش جامه عمل بپوشاند و مانع تحقق تصمیم پیامبر (ص) - یعنی حرکت سپاه اسلام به سمت مکه - شود ، ناچار مایوسانه به سمت مکه برگشت .

پس از خروج ابوسفیان ، از مدینه پیامبر دستور آمادگی اصحاب برای عملیات نظامی و حرکت را صادر کرد ، با صدور فرمان و آشکار شدن هدف و مقصد بودن مکه ، نخستین علائم نگرانی برخی از مهاجرین از کشتار و تهدید جان وابستگان خویش در مکه ، با اقدام نافرجام حاطب بنابی بلتعه - که طی نامه جاسوسی توسط زنی بنام (ساره) می خواست قریش را از حرکت مسلمین ، آگاه سازد و آنان را مرهون جاسوسی خود کند ولی با آگاه شدن پیامبر (ص) این اقدام خنثی شد - آشکار گردید با وجود خنثی شدن این اقدام ، قریش از حرکت مسلمانان آگاه شده بود .

پیامبر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام (ص)

شتاب عزیمت پیامبر خدا (ص) به سوی مکه و استقرار در نزدیکی آن ، امکان هر گونه تدبیر جدی نظامی ، خصوصاً یاری جستن از متحدان بدوی را از میان برده بود . لذا این احتمال وجود داشت که گرایش جناح ابوسفیان به پرهیز از مقابله نظامی با مسلمین ، در مقابل جناح تندرو و جنگ طلب صفوان و عکرمه بن ابی جهل مانع از آن می گشت که قریش حتی فرصت پیدا کند تا از قبیله ای یاری جوید و از قبیله بنی هوازن که در اطراف مکه می زیستند استمداد گیرند .

با ورود ابوسفیان بن حارث و عبد الله بن ابی امیه به اردوگاه مسلمین و درخواست بخشش رسول خدا و گذشت پیامبر اسلام از کینه توزی گسترده آنان به خوبی آشکار گشت که آنان استراتژی واحدی در برابر مسلمانان که خواهان ورود به مکه هستند ، ندارند . چه اینکه این دو شخص از عناصر معمولی جامعه مکه نبودند که اینک تمام غرور و عناد گذشته را زیر پا نهاده و برای نجات جان خویش به رحمت نبوی تکیه می کردند .

باری ، با استقرار سپاه ده هزار نفری مدینه در نزدیکی مکه و روشنایی آتش آنان که آسمان مکه را روشن می کرد ، جناح دوم - صفوان و همراهان - مکه به تکاپو افتادند و افرادی سرشناس چون ابوسفیان ، حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء خزاعی ، پس از مشاهده جنبش و خروش سپاه اسلام در شب فتح مکه ، دریافتند که مکه دیگر توانایی هیچگونه مقاومتی را ندارد . به همین دلیل هم ابوسفیان بر سیاست پرهیز از جنگ پای فشرده و گمان می کرد که با این سیاست و تسلیم خویش به پیامبر (ص) می تواند مانع کشتار مکیان گردد.

البته این گمان او از نگاه اشرافی و طبع ماده پرستی او ، ناشی می شد ، بدان جهت که او می پنداشت که پیامبر (ص) برای انتقام و جبران دردهای گذشته ، با این سپاه عظیم عازم مکه گشته است ، در حالی که پیامبر (ص) با اندیشه پرهیز از انتقام و کشتار مکیان به سمت مکه حرکت کرده بود .

ابوسفیان و دو نفر همراه به پیشنهاد عباس عموی پیامبر (ص) پذیرفت که به پیامبر (ص) و سپاه اسلام تسلیم شود، از این رو عباس آنان را در دل شب به چادر پیامبر (ص) برد و پیامبر (ص) دستور داد که آنها را صبح زود بعد به حضورش بیاورد^{۳۵} ، تا بیعت ابوسفیان در روز روشن و با حضور همه مسلمین باشد .

صبح روز بعد آنان به خدمت پیامبر (ص) رسیدند ، ابوسفیان اعتراف کرد که اگر جز خدای یگانه خدایی دیگر وجود می داشت باید او و مکیان را یاری می کرد . پیامبر (ص) نظر او را درباره رسالت خویش جویا شد ، او پاسخ داد : پدر و مادرم فدای تو باد . چقدر حلیم ، کریم و خویشتنداری ! در پیامبری تو هنوز اندک تردیدی در دلم باقی است .

عباس که گمان می کرد اگر ابوسفیان در آن لحظه شهادتین را جاری نکند و اسلام را نپذیرد ، کشته خواهد شد ، به ابوسفیان عتاب کرد و گفت : پیش از آن که تو را گردن زند به یگانگی خدا و پیامبری محمد (ص) اعتراف کن . ابوسفیان ، شهادتین را بر زبان جاری کرد.^{۴۶} پس از تسلیم شدن و پذیرفتن اسلام از جانب ابوسفیان ، پیامبر(ص) به خواهش عباس عموی خویش ، به وی امتیاز داد و فرمود : هر کس به خانه ابوسفیان درآید در امان است و هر کس در خانه خود را ببندد در امان است و هر کسی در مسجدالحرام درآید امنیت دارد .

البته پیامبر اسلام(ص)، نیک می دانست که خانه ابوسفیان آنقدر وسعت ندارد که تمام کوردلان و کینه توزان مکی را در خود جای دهد ، اما همین اعلام می توانست به مکیان آرامش ببخشد و به آنان آلاء کند که وقتی پسر حرب با آن همه دشمنی و قساوت قلب ، در امنیت باشد ، تمام مکیان نیز خواهد توانست مورد رحمت نبوی و مشمول عنایت وی ، قرار گیرند و از خشم مسلمانان مهاجر که روزی شدیدترین شکنجه ها و آزارهای آنان را در راه اسلام به جان پذیرفتند ، در امنیت باشند . پیامبر(ص) به ابوسفیان دستور داد که این پیام را به مکیان ابلاغ کند .

ابوسفیان با شتاب به مکه بازگشت و امنیت مکیان را طبق دستور پیامبر(ص) اعلام داشت و گفت : هر کس در خانه من درآید و یا در خانه خویش را ببندد و در آن بماند ، و یا به مسجدالحرام رود در امان خواهد بود.^{۴۷} تمام مکیان به جز تنی چند از مردان کینه توز ، به جای تیغ انتقام از رحمت و عطف پیامبر (ص) ، بهره مند شدند . بدین ترتیب به دستور پیامبر(ص) سپاهیان در سه ستون و هر ستون با فرماندهی یک نفر ، از سه طرف وارد مکه شدند .

علی رغم ورود آرام سپاهیان مسلمان به مکه ، جناح کینه توز و جنگ طلب مکی ، بر آن شد که اندیشه جنگ طلبی خویش را به مکیان تحمیل و آنان را به سوی نبرد بکشاند .

صفوان بن امیه ، عکرمه بن ابی جهل ، و سهیل بن عمرو ، مکیان را سخت مورد نکوهش قرار دادند و آنان را به جنگ علیه مسلمانان فراخواندند ، با تلاش آنان گروهی از قریش و جمعی از بنی بکر و بنی هذیل ، سلاح پوشیدند و سوگند خوردند که از ورود مسلمین جلوگیری کنند .

با فراهم شدن جنگ طلبان قریش ، خالد بن ولید که از مکیان بود و فرماندهی دسته ای از سپاه اسلام را به عهده داشت ، به مصاف و نبرد آنان شتافت و چون ۲۴ تن از قریش و ۴ تن از بنی هذیل کشته شدند^{۴۸} بقیه فرار را بر قرار ترجیح دادند و بدین سان مکه پس از سالها سرکشی در مقابل پیامبر(ص) ، تسلیم شد و عصر پرستش بتهای در آن به پایان رسید .

پس از ورود به مکه ، پیامبر(ص) به سمت مسجدالحرام رفت و پس از ورود و استلام (بوسیدن) حجرالاسود بانگ تکبیر برآورد و آنگاه فریاد های تکبیر در فضای مکه طنین انداز شد .

سپس وی با عبور از کنار سیصد و شصت بتی که بر دیوارهای کعبه آویزان بود، با چوبدستی خویش به هر کدام اشاره کرد و فرمود: « جاء الحق و زهق الباطل » آنگاه به علی (ع) فرمان داد تا بر شانه های حضرتش بالا رفته، ساحت کعبه را از وجود بتها پاک و خانه خدا را از مظاهر شرک بیبراید.

۶ - غزوه حنین

پس از فتح و بر قراری امنیت در مکه، قبیله قدرتمند بنی هوازن که از شاخه های متعدد تشکیل و در جنگجویی و جنگ آوری شهره بودند و بارها از دعوت پیامبر (ص) در پذیرش اسلام سرباز زدند، بر آن شدند که در فرصت مناسب و بسیار سریع بر مسلمین بتازند. از این رو، شتابان جنگجویان خویش را فراهم آوردند و برای جلوگیری از فرار آنان، اموال، زنان، عشیره و خانواده را نیز به همراه سپاه حرکت دادند و در منطقه ای بنام (اوطاس) فرود آمدند.^{۴۹}

چون خبر تجهیز آنها به پیامبر (ص) رسید، وی در شوال^{۵۰} سال هشتم هجرت با ۱۲ هزار نفر آماده حرکت به سوی دشمن شد و سپاه اسلام با شتاب، فاصله ی مکه تا حنین را طی کردند و به درون دره ها وارد شدند ولی قبلاً بنی هوازن در بالای تپه ها، کمین گرفته و منتظر سپاه اسلام بودند. مسلمانان که از همان آغاز حرکت از مکه، اسیر غرور شده بودند^{۵۱} - چنانکه آیه سوره ۲۵ سوره توبه بیانگر آن است - گمان نمی کردند که بنی هوازن جرات رویارویی با این سپاه کثیر را داشته باشند، پس وقتی با هجوم و حمله ناگهانی آنان روبرو شدند، تاب و توان غلبه بر دهشت حاصل از شیخون آنها را از دست دادند و به یکباره در موضع هزیمت و فرار قرار گرفتند. با هجوم ناگهانی بنی هوازن بر سپاه اسلام، جز معدود مردانی از عاشقان راه پیامبر (ص) از جمله عباس، ابوسفیان بن حارث و شاخص ترین همه آنها علی بن ابی طالب (ع) تقریباً همه مردان سپاه رو به فرار گذاشتند. درست در همین شرایط، دفاع چهار شیر زن از پیامبر (ص) و حلقه زدن آنان در اطراف او، نه تنها فراریان را به شرم افکند، بلکه فرصتی پدید آورد که پیامبر آسیب نیند و سپاه فراری را به مراجعت فراخواند.

این چهار زن ام عصاره، ام سلیمه، ام سلیط، و ام حارث بودند که متأسفانه از نام و نشان آنان در تاریخ اسلام و نیز نقش آنها در نجات قطعی پیامبر (ص)، اطلاع چندانی باقی نمانده و در مورد آنها گفتگویی شایسته و بایسته ی نشده است. به هر حال، فراریان پس از آنکه دریافتند که زنان مسلمان به یاری پیامبر (ص) برخاسته و در همان حال فریادهای عباس را شنیدند که آنان را به نام انصار و اصحاب بیعت رضوان به بازگشت فرا می خواند، کمی بر وحشت خویش غلبه و از سرعت فرار کاسته و به تدریج راه بازگشت را پیش گرفتند. آنگاه با بازگشت تدریجی سپاه به صحنه

نبرد، کار مقاومت بر بنی هوازن سخت گشت و طولی نکشید که مقاومت آنان رو به شکست نهاد و با اسارت تعداد شش هزار نفر و فرار برخی دیگر افراد بنی هوازن، سرانجام پیروزی نصیب مسلمانان و شکست بهره ی بنی هوازن گردید. رسول خدا با فراغت از نبرد حنین، بی درنگ سریه هایی چون « ابو عامر اشعری » به اوطاس و سریه « طفیل بن عمر دوستی » به ذی الکفین^{۵۲} را سازمان داد و با این کار توانست امکان تحرک مشرکین و قبایل بدوی اطراف طائف را به نفع قبیله ثقیف، و اتحاد آنان علیه مسلمین را بگیرد و آنگاه با تمام سپاه همراهش روانه جنگ با قبیله ای (ثقیف) در طائف گردید. ناگفته نماند که ثقیف دومین قبیله قدرتمند مشرک بودند که در طائف و اطراف آن می زیست و پس از فتح مکه و شکست بنی هوازن، جایگاهی امن برای افراد فراری مکی و بنی هوازن بود.

پیامبر

سپاه اسلام پس از ورود به سرزمین طائف دژهای مستحکم بنی ثقیف را به مدت ۲۰ روز محاصره کرد که در این مدت، تعداد زیادی از مسلمانان با اصابت تیرهای مشرکین از بلندای دژها، از پای در آمدند^{۵۳} و چون تلاش سپاه برای نفوذ به دژها با استفاده از منجنیق و دیپایه سودی نداشت رسول خدا فرمان مراجعت داد و فتح طائف را به زمان دیگری موکول کرد. با دستور پیامبر(ص)، سپاه مسلمین روانه حنین - جعرانه - شدند. پس از ورود به تقسیم غنائم و آزادی اسیران بنی هوازن پرداختند. پیامبر(ص) پس از تقسیم غنائم حنین و انجام عمره، در اواخر ذی القعدة، در حالی که عتاب بن اسید را به امارت مکه و معاذ بن جبل را برای تعلیم قرآن به تازه مسلمانان مکه تعیین کرده بودند، رهسپار مدینه شد. پس از مراجعت پیامبر اکرم به مدینه، تا رجب سال نهم هجرت، حوادث عمده نظامی این دوره، سرایای متعددی است که پیامبر برای تامین دو هدف دریافت زکات از قبایل مسلمان شده و سرکوبی برخی از سرکشیها و یا فتنه جویی های پراکنده در اطراف شبه جزیره انجام داد.

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام(ص)

۱۶۱

۷- غزوه تبوک

در آستانه رجب سال نهم، با خبر آوردن گروهی از بازرگانان نبطی از اجتماع و گسیل داشتن نیرو از جانب امپراتور روم، پیامبر(ص) در شرایطی که هوا بسیار گرم و کشاورزان و باغداران مدینه درگیر برداشت محصول مزارع و چین میوه ها بودند، فرمان آماده باش جنگی صادر کردند، متعاقب این فرمان سپاهی از مسلمانان فراهم و آماده عزیمت شد. در این میان رسول خدا (ص) علی (ع) را به عنوان جانشین خود در مدینه باقی گذاشت، زیرا پیامبر(ص) به جنگی طولانی می رفت و بیم آن بود که مدینه التبی، پایگاه اسلام در این غیبت طولانی و با آگاهی دشمن از

فاصله فراوان مسلمین با مدینه ، مورد تعرض بدویان قرار گیرد . همین نگرانی ایجاب می کرد که این بار جانشین پیامبر (ص) در مرکز حکومت اسلامی ، مردی کارآزموده در نبرد و سازش ناپذیر با دشمن متعصب نسبت به مدینه النبیه باشد. پیامبر(ص) در بیشتر غزوه ها مقصد را از اصحاب و همراهان خویش نهفته می داشت اما در این غزوه از همان آغاز کار ، مقصد را آشکار کرد تا مردم برای پیمودن راه دور و انجام کاری دشوار و جنگ با دشمن سر سخت و زورمند آماده شوند و با آمادگی کامل رهسپار گردند .

سپاه اسلام ، از مدینه خیلی دور نشده بود که منافقان و نمامان زمزمه کردند که پیامبر(ص) علی (ع) را به خاطر کدورت و آزرده خاوری که از او داشتند ، همراه خود نبرد . علی(ع) هر چند که پیشوای خود را به صراحت گویی می شناخت و یقین داشت که محمد (ص) از او هیچ کدورت ندارد ، اما نه دغدغه عقل ، بلکه شوریدگی و اضطراب عشق او را واداشت تا خویشتن را در (جرف) که در سه میلی مدینه قرار دارد به پیامبر(ص) برساند و سخن منافقان را با او بازگوید . پیامبر(ص) چون چهره غمناک علی (ع) را دید ، پاسخی به او داد که نه تنها پسر ابوطالب را آرام کرد ، بلکه تاکیدی دیگر و تصریح مجددی شد بر منزلت والایی که علی در پیشگاه محمد (ص) دارد . پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود : « اما ترضی یا علی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانیبی بعدی » ای علی ! آیا نمی خواهی با ماندن خودت در مدینه ، جایگاهت نسبت به من همان جایگاه هارون نسبت به موسی باشد ؟ تنها تفاوت که این مقایسه دارد این است که پس از موسی نبوت خاتمه نیافت ، اما پس از من دیگر پیامبری مبعوث نخواهد شد .^{۵۴}

با آرام شدن علی (ع) ، پیامبر (ص) با سپاه اسلام که حداقل سی هزار نفر بودند ، به راه خویش ادامه دادند در این میان راه دشوار و گرمای طاقت فرسا ، عرصه دیگری برای محک مومنان واقعی و دیگران پدید آورد چه اینکه در میانه راه باز هم تعدادی منافق راه بازگشت را در پیش گرفتند و از دستور پیامبر(ص) سرباز زدند ، اما مومنان واقعی هم چنان به پیش رفتند تا به تبوک رسیدند ، در تبوک اثری از رومیان نبود ، حتی خبری از تدارک آنان برای هجوم به حکومت اسلامی مدینه نیز به دست نیامد . پس تردیدی نماند که بازرگانان نبطی ، خبری بی اساس را به مدینه رسانده اند ، با این همه ، پیامبر با سپاه خود به مدت ۲۰ روز در تبوک توقف کردند و وقتی مطمئن شد که رومیان آهنگ جنگ با اسلام را ندارند ، فرمان مراجعت داد .^{۵۵}

در آخرین ماه سال نهم هجرت گذشته بر غزوه تبوک ، یک اصل اساسی دیگری از طرف خداوند نازل شد و آن مساله برائت از مشرکین با حفظ وفاداری به پیمان ها و عهدنامه بود ، در سال نهم هجرت در حالی که تقریباً سراسر شبه جزیره از دولت مدینه ، فرمان می برد و باقیمانده

مشرکین نیز به طور تدریجی به راه توحید و معرفت نزدیک می شدند ، شماری اندک از مشرکین با اندیشه ستیز با مسلمین ، تلاشهای آشکار و پنهانی داشتند ، از آنجا که مکه مرکز بود ، اینان اگر چه اندک و فاقد نیروی رزمی بودند اما تداوم حیات اعتقادی آنان با توجه به نبود مرزبندی قطعی در روابط فردی و اجتماعی و اقتصادی میان مسلمین و مشرکین ، می توانست هم به تداوم بنیانهای فکری و اجتماعی شرکت منتهی گردد و هم در ارتباط مشرکین با مسلمین ، مرزهای توحیدی و شرک را در قلمرو حیات اجتماعی نه اعتقادی ، به سود مشرکین مخدوش کند . از این رو ، خداوند متعال در آستانه حج سال نهم سوره براءت را به عنوان دستورالعمل و یک اصل اساسی برای تعیین روابط آتی مسلمین با مشرکین و مرزبندی میان آنان ، نازل کرد و به پیامبرش دستور داد تا ابلاغ آن را در جمع حجاج خانه کعبه به علی ابن ابی طالب (ع) واگذار کند . این اصل اساسی به موجب فرمان الهی دارای چند ماده ی زیر بود :

۱. خداوند و رسولش از مشرکین بیزاری می جوید و مسلمانان نیز موظف به بیزاری و مرزبندی جدی با مشرکین هستند .

۲. مشرکین هم پیمان با اسلام ، تا پایان دوره عهد و مدت پیمان ، از این قاعده مستثنی هستند و می توانند از روابط عادی با مسلمین بهره مند شوند .

۳. مشرکین معاند و توطئه گر تنها چهار ماه فرصت دارند در شرک و عناد باقی بمانند و پس از پایان این دوره مسلمین باید به ستیز با این مشرکین برخیزند و بیش از این به آنان فرصت دشمنی ندهند .

۴. در تمام این مدت ، هر گاه یکی از مشرکین ، از مسلمین پناه خواهد تا سخن خدا را از آنان بشنود و آنگاه که تصمیم بگیرد ، مسلمانان موظف هستند به او پناه دهند و سپس او را با امنیت و حمایت به مامن خویش برسانند .^{۵۶}

مساله مهم دیگری که در سال نهم هجرت به دنبال غزوه تبوک در اثر زحمات خستگی ناپذیر پیامبر اسلام ، اتفاق افتاد تسلیم قبایل کینه توز و سر سخت عرب و پذیرش اسلام از ناحیه آنان بود پس از آنکه غزوه تبوک با آن همه مصائب و مشکلات به پایان رسید ، در اثر نامه های متعدد پیامبر اکرم (ص) به قبایل مختلف عرب در سراسر شبه جزیره ، اعراب عناد و مقاومت در برابر آئین اسلام را وانهادند و نمایندگان شان را در قالب گروههای کثیر و قلیل به مدینه فرستادند و با ترک بت پرستی و شرک در حلقه مسلمانان در آمدند .

آنچه که در میان این نمایندگان قابل توجه بود ، نمایندگان زیاد قبیله ثقیف بودند ، قبیله ثقیف که در میان ملت های عرب به سرکشی و سرسختی وصف ناپذیری معروف ، و در برابر اسلام

مقاومت شدیدی از خود نشان دادند و با توجه به همین سرسختی و قدرتی که داشتند ، ناگزیر در برابر پیامبر اسلام و پرچم یکتاپرستی سر تسلیم فرود آوردند .

این کرنش در برابر اسلام ، خود حاکی از آن بود که آئین اسلام گسترش چشمگیر یافته و زحمات پیامبر (ص) - که روزی هیچ موقعیت اجتماعی نداشت - به بار نشست است و گر نه قبایلی چون ثقیف با آن همه مقاومتی که در طائف از خود نشان دادند هرگز از عناد دست بر نمی داشتند و تسلیم نمی شدند . بهر حال ، سال نهم هجرت با تمام حوادث و فراز و نشیب خود به پایان رسید .

در سال دهم هجرت ، سالی که پیامبر (ص) اندک اندک پس از بیست و سه سال زحمت طاقت فرسا به لقاء محبوب و معشوق خویش نائل آمد ، نخستین غم و اندوهی که پس از غم درگذشت خدیجه (س) ، وفادار ترین همسر ، جان و روح پیامبر (ص) را آزد ، رنج درگذشت « ابراهیم » تنها پسر رسول خدا بود .

خداوند این پسر را در ذیحجه سال هشتم از ماریه قبطیه - همسر دیگر پیامبر (ص) - به پیامبر (ص) ارزانی داشته بود ، او در اثر علاقه شدیدی که به جد اعلائی خویش یعنی ابراهیم خلیل الرحمان داشت ، بر این یگانه پسرش نام ابراهیم را نهاده بود .

پیامبر که خود از آغاز عمر هرگز آغوش پدر را ندیده و محبت او را لمس و حس نکرده بود ، نیک می دانست که فرزند چه نیازی به محبت پدر دارد . پس همواره او را در آغوش می گرفت و به جمع یاران خود می برد و به او سخت عشق می ورزید .

ولی تقدیر آن بود که عشق پیامبر (ص) به تنها پسرش دیر نپاید ، زیرا ابراهیم که بیش از یکسال و ده ماه از عمرش نگذشته بود ، پس از بیماری چشم از جهان فرو گذاشت و به دیدار خالق خویش شتافت و پیامبر (ص) با آن که تمام وجودش مملو از عواطف و اندوه بود ، هرگز به تقدیر الهی اعتراض نکرد و بر آنچه محبوبش مقدر کرده بود با کمال آرامش رضایت داد .

او این جمله ها را « ای ابراهیم عزیز! کاری از ما برای تو ساخته نیست . تقدیر الهی نیز بر نمی گردد . چشم پدرت در مرگ تو گریان ، و دل او محزون و اندوهبار است ، ولی هرگز سخنی را که موجب خشم خداوند باشد ، بر زبان جاری نمی سازم . اگر وعده صادق و محقق الهی نبود که ما نیز به دنبال تو خواهیم آمد ، در فراق و جدایی تو بیش از این گریه می کردم و غمگین می شدم . »^{۵۷} وقتی بر زبان جاری ساخت که یگانه پسرش در آغوش او آرمیده بود .

مباهله با مسیحیان نجران؛

دومین حادثه مهم در سال دهم هجرت ، مساله مباهله پیامبر(ص) با نمایندگان مسیحیان نجران است ، نجران با هفتاد دهکده تابع خود ، بخش با صفایی است که در نقطه مرزی حجاز و یمن قرار گرفته است و در آغاز طلوع اسلام ، تنها منطقه مسیحی نشین حجاز بوده است .^{۵۸}

پیامبر اسلام به موازات مکاتبه با سران دولتها و مراکز مذهبی جهان ، نامه ای به اسقف نجران « ابوحارثه » نوشت و طی آن نامه ، ساکنان نجران را به آئین اسلام دعوت کرد .

اسقف نجران در پاسخ به دعوت پیامبر(ص) پس از مشورت با اطرافیان خویش ، هیئتی را برگزید و به مدینه فرستاد تا نخست صحت و سقم ادعای نبوت پیامبر (ص) را بررسی و بعد تصمیم بگیرد .

هیئت نمایندگی نجران به مدینه آمد ، پس از گفتمان با پیامبر(ص) و پرسش و پاسخ ، در گام نخست نبوت پیامبر را نپذیرفت. از این رو قرار بر مباهله گذارده شد اما پس از آن که هیئت نمایندگی مسیحیان ، وضعیت اهل مباهله طرف پیامبر گرامی(ص) را که علی (ع) ، فاطمه (س) حسن (ع) ، حسین (ع) بودند، دید با توجه به سفارش اسقف رهبرشان ، دریافت که ادعای پیامبر(ص) و گفتار آن درست است . لذا از مباهله منصرف شد و با پیامبر(ص) مصالحه کرد و در ذمه ی اسلام در آمد .

حجه الوداع و انجام آخرین و مهمترین ماموریت

سومین حادثه مهم مساله ی حجه الوداع ، سفارشها و انجام آخرین و خطیرترین ماموریت پیامبر(ص) یعنی تعیین جانشین و سپردن هدایت امت به امیر المومنین (ع) است .

در دهمین سال هجرت ، در حالی که پیامبر(ص) نیک می دانست ، به زودی رهسپار منزل معشوق و وصول به مراتب قرب الهی خواهد شد ، تصمیم گرفت برای آخرین بار حج بگذارد و ضمن وداع با امت خویش در آخرین دیدار عمومی ، هدایت و رهنمود آنها را به فرد امین جانشین خود واگذارد . او در این سفر می رفت تا برای آخرین بار در قالب مراسم حج - بزرگترین و بی نظیرترین عرصه اجتماع امت - گفتگوی دیرینه خویش را با خدا ، در کنار مقدس ترین مرکز توحید تکرار کند و سفارشهای آخر خویش را با مردمی بگوید که برای نجات آنان و وحدت وجودشان ، بیش از همه ی پیامبران الهی رنج کشیده بود .

تفسیر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام(ص)

پیامبر(ص) با همراهان خویش ، وارد مکه و مشغول مراسم حج گردید ، در این که پیامبر (ص) در کنار کعبه و صحرای عرفات با خدای خود ، از عمق دل چه سخنانی گفت ، هیچ نمی دانیم چه این که این سخنان راز دل او با خدای خویش بود ، اما می دانیم که سخن ، سخن عشق و کلام کلام یقین بود ، یقینی که محمد (ص) را به دیدار ملکوت برد و به زمین بازگرداند تا گوشه هایی از اسرار را با دل‌های دردآشنا بازگوید و روح آنان را با زلال معرفت آشنا کند و این چیزی است که در برخی از سخنان او با امت خویش در لحظه لحظه مراسم حج به چشم می خورد ، سخنانی که پیامبر(ص) در قالب خطبه خطاب به مردم ایراد کرد ، ترسیم کننده آرمان پیامبر(ص) برای امت و هم بیان کننده دغدغه ها و نگرانیهای او بر مسلمانان در فردا و فرداهای مرگش بود . ما به توجه به رعایت اختصار این سخنان را ذکر می کنیم :

۱- اخلاص در عمل و وحدت با مومنان

در یکی از روزهای مراسم حج که پیامبر مسلمانان را در « منی » جمع دید ، فرصت را برای رساندن پیام خویش به آنان و تمام امت آینده اش ، مناسب یافت و خطبه ایراد کرد و فرمود : « خدای ! خرم و شاداب کند ، صورت و روی بنده ای را که گفتار مرا بشنود و آن را فراگیرد و نگهداری کند ، سپس به کسی که آن را نشنیده است برساند . چه بسا فقیهی که خود فقیه نیست و بسا رساننده فقهی به کسی که از خودش داناتر است . سه چیز است که دل مرد مسلمان به آنها خیانت نمی ورزد : خالص کردن عمل برای خدا ، و خیرخواهی و یکرنگی نسبت به پیشوایان حق و جدا نشدن از جماعت مومنان ، چه دعای ایشان همه را فرا گیرد . »

۲- یکسان بودن مسلمانان با یکدیگر و حرمت خون آنان

پس از پایان مراسم قربانی شتران ، پیامبر (ص) در کنار زمزم ایستاد و در خطابه ای به مسلمانان فرمود : « شاید شما مرا دیگر در چنین حالی که من دارم و چنان حالی که شما دارید دیدار نکنید ؟ آیا می دانید این چه شهری است و آیا می دانید این چه ماهی است و آیا می دانید این چه روزی است ؟ گفتند : آری ! این شهر حرام ، و ماه حرام و روز حرام است . فرمود : همانا خدا خونها و مالهای شما را مانند حرام بودن این شهر و این ماه و این روز ، بر یکدیگر حرام ساخته است . هان آیا رساندم ؟

گفتند : آری

فرمود : خدایا گواه باش !

باز فرمود: از خدا بترسید و چیزهای مردم را کم ندهید و در زمین تبهکاری نکنید و هر کس نزد او امانتی سپرده باشد باید آن را برساند.

و افزود: «مردم در اسلام برابرند، مردم به یک اندازه کامل فرزند آدم و حوایند. عرب را بر غیر عرب و غیر عرب را بر عرب جز به پرهیزگاری و ترس از خداوند، برتری نیست، هان آیا رساندم؟ گفتند: آری. فرمود: «نسبتهای خود را نزد من نیاورید، بلکه عملهای خویش را پیش من آورید. مردم را چنین و شما را نیز چنین می گویم، هان آیا رساندم؟» گفتند: آری.

فرمود: «خدا یا گواه باش». ^{۵۹}

پیامبر

۳- پیام وصایت، تعیین امامت و میراث جاوید

پس از پایان مراسم حج، رسول خدا و مسلمانان که هر کدام روانه دیار خویش بودند، مکه را ترک کرد، پیامبر(ص) می دانست که بعد از او، امتش بدون امام و جانشین به راه اختلاف خواهند رفت، لذا به فرمان خداوند با نزول آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتک والله یعمصک من الناس...» پیامبر(ص) بر آن شد تا آنچه را در طی سالهای گذشته تلویحا و تصریحا گفته بود، بار دیگر آشکارا و عیان نیز بازگو کند. این پیام باید قبل از آن که حاجیان در غدیر خم راه خویش را از یکدیگر جدا کنند و اجتماع عظیم شان بهم بخورد، ابلاغ شود.

از این رو، وقتی مسلمانان به منطقه ی غدیر خم رسیدند، پیامبر(ص) فرمان درنگ و توقف داد و آنگاه بار دیگر خطبه خواند و سپس در حضور مسلمانان، دست علی بن ابی طالب (ع) را برگرفت و فرمود: «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» آیا من از خود مومنان به ایشان سزاوار و صاحب اختیار نیستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله چنین است ای رسول خدا! پس تکرار کرد که «فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه» هر که من صاحب اختیار و مولای اویم (بعد از من) این علی مولا و صاحب اختیار اوست. و دعا فرمود: «اللهم وان من الاءه و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله» ۶۰ یار خدایا! دوست بدار آنکس را علی را دوست داشته باشد و دشمن بدار هر کس را که علی را دشمن دارد و یاری کن کسی را که او را یاری کند و خوار نما کسی را که علی را خوار کند.

آنگاه مسلمانان نزد علی بن ابیطالب (ع) آمدند و امامت و وصایت را به او تبریک گفتند ، سپس رسول خدا ادامه داد : « ای مردم ! اینک من پیش رو شمایم و شما سر حوض نزد من می آید و البته هنگامی که بر من در آید از دو بار سنگین از شما پرسش خواهیم نمود . پس بنگرید که چگونه پس از من با آن دو رفتار می کنید . گفتند : ای پیامبر خدا ! آن دو بار سنگین چیست ؟ فرمود : « کتاب خدا و عترت من اگر همواره به این دو ثقل تمسک جوئید نجات خواهید یافت » .^{۶۱}

گفتنی است که واقعه غدیر واقعه ای است که نه تنها شیعیان بلکه غالب مورخین و محدثین اهل سنت نیز آن را نقل کرده اند .

پیامبر(ص) با تعیین امامت و ولایت ، آخرین رسالت خطیر خویش را انجام رساند و پس از آن با روح آسوده و خاطر شاداب ، خود را برای لقاء و دیار معشوق خویش آماده ساخت . او از وادی غدیر به مدینه بازگشت .

پرواز به کوی دوست و رحلت به سوی رفیق اعلی

چنانکه اشاره رفت ، پیامبر(ص) پس از بیست و سه سال تلاش خستگی ناپذیر ، تلاشی که درست در آستانه آغاز سنین کهنوت یعنی سن چهل سالگی ، شکل گرفت و تا شصت و سه سالگی ادامه یافت ، به خصوص بعد از انجام آخرین و خطیرترین وظیفه تبلیغی خویش یعنی تعیین جانشین و استمرار دهنده راه رسالت ، خود را آماده پرواز به کوی دوست می کرد .

بیست و سه سال تلاش ، جسم پیامبر (ص) را فرسوده کرده بود و روحی هم که در کالبد زندانی بود ، دیگر در میان امت و در قبال آنها مسئولیتی نداشت . زیرا همه گفتنی ها را به آنها گفته و برای آیندگان دو میراث بس گرانبها گذاشته بود . بنابراین دیگر نه از وظایف رسالت ، چیزی به جای مانده بود که صبوری در فراق را مواجه سازد و نه جسم فرسوده اجازه می داد که روح بی قرار و مشتاق دیرینه ی پرواز و طالب شکستن قفس سینه ، در آن محبوس بماند . پس درست از همان روز که از آخرین دیدار کعبه بازگشت ، جسم اش در مقابل هجوم بیماری به زانو نشست و کمی بعد به بستر افتاد . از آن طرف ، سپاه اسامه بن زید که در نخستین روزهای بازگشت پیامبر (ص) از مکه برای اعزام شدن به شام فرمان تجهیز و رحیل یافته بود ، هنوز در کنار مدینه بر جای بود .

اگر در سالهای گذشته ، بهانه جویان با بهانه کردن گرمای هوا یا سرمای آن و یا رسیدن فصل کاشت و برداشت از فرمان پیامبر(ص) تخلف می کردند و به جهاد نمی رفتند ، این بار ، بهانه جویان و مدعیان دروغین اسلام ، بیماری پیامبر (ص) را بهانه کردند و از حرکت با سپاه اسامه تخلف

ورزیدند: پیامبر به تمام اصحاب خویش، جز به علی (ع) فرمان داده بود تا با اسامه بن زید - که فرماندهی سپاه اسلام را بعهدہ داشت - روانه شام شوند و بار دیگر تأکید کرده بود که خداوند لعنت کند آنکس را که از همراهی با سپاه اسامه تخلف ورزد.

اما بهانه جویان در کنار اظهار نگرانی از بیماری پیامبر(ص) و این که حرکت سپاه باید بعد از بهبود وی باشد، بهانه ای دیگری نیز داشتند و آن اینکه اسامه جوان، صلاحیت فرماندهی سپاه را ندارد. چون این بهانه جویی به پیامبر(ص) رسید فرمود: «اگر هم اکنون بر اسامه طعن می زنند، پیش از این نیز بر پدرش طعن می زدند با اینکه هر دو به راستی برای فرماندهی شایستگی داشتند» پیامبر(ص) در روزهای بعد نیز چون شنید که سپاه اسامه هنوز در کنار مدینه متوقف است و کبار صحابه از حرکت تخلف می کنند، چند بار فرمود: «انفذوا جيش اسامه». لشکر اسامه را روانه سازید.^{۶۲} اما گفتار پیامبر در گوش آهنین بهانه جویان مدعی ایمان، اثری نکرد و تخلف ادامه یافت و سپاه هم چنان بر جای باقی ماند.

این تخلف، ضمن حکایت از اشتعال آتش جنگ قدرت، نمونه ای بود از این که مهاجرین و انصار هر یک با دلایل خاص خویش، وصایای حبه الوداع و وادی غدیر را در زمان حیات پیامبر گرامی (ص) به فراموشی سپرده و بر یکی از نگرانیهای پیامبر(ص) جامه عمل پوشانده است. از پیش معلوم بود که اگر سپاه اسامه حرکت کرده بود و سران انصار و مهاجر به مأموریت رفته بودند و وصایای غدیر در غیبت ایشان تحقق می یافت و دیگر زمینه های کشمکش و منازعه برای گفتگو در فضیلت مهاجر یا انصار، در نشستن بر مسند خلافت، پدید نمی آمد. اما با تخلف از همراهی سپاه اسامه و سرپیچی از فرمان پیامبر(ص)، هم امکان ماندن در مدینه و طبعاً تلاش جدی برای دستیابی به مسند خلافت، فراهم می شد و هم در قالب انکار صلاحیت اسامه - به دلیل جوان بودن - تلویحاً انکار جانشینی علی نیز - که جوان تر از دیگران بود - زمزمه زبانها می گشت.

بهر حال، پیامبر(ص) در بستر بود و بر آنچه در مدینه می گذشت واقف و بر خسوف که جلوه های خورشید امامت را در پرده ظلمانی فرو می برد، آگاهی داشت. پس بر آن شد تا گامی دیگر برای ممانعت از منازعه و جنگ قدرت در آینده بردارد. به همین دلیل دستور داد تا لوح و قلمی حاضر کنند و وی اثر مکتوبی به یادگار بگذارد که نه وصیت غدیر فراموش شود و نه دعوای روز بعد از مرگ، میان مهاجر و انصار پدید آید. اما این دستور نه تنها به فرجام نرسید بلکه پیامبر(ص) توسط برخی افراد مسلمان نما، به هذیان متهم گشت. لذا پیامبر(ص) برای آن که تمام سخنان بیست و سه ساله اش نیز هذیان قلمداد نشود با درد و رنج لب فرو بست و در حالی که چشم به آسمان دوخته بود، در جمع اصحاب، از رنج و ضعف از حال رفت. فاطمه زهرا (س) که از رنجهای

تفسیر

نگاهی به زندگی پیامبر اسلام (ص)

شعب ابی طالب تا عذابهای کوچه های مکه و سالهای اضطراب مدینه با پدر همراه بود ، از مشاهده تاریخ تنهایی و تداوم عذابهای پدر بی قرار می گریست . زنان دیگر نیز از موضع عاطفه سرشک بر چشم داشتند ، علی (ع) نیز خون دل را فرو می برد تا هم فاطمه (س) بی تاب تر نشود و هم خویشتن را به سکوت و صبری طولانی که در پیش داشت ، نهیب دهد . خانه محمد (ص) هیچ شباهتی به خانه های مجلل شیوخ عرب و قصرهای پادشاهان و فرمانروایان چون کسری و قیصر و حتی به تیابعه یمن ، نداشت . بنابراین در خانه او جز برای محارم و اقارب ، جایی برای نشستن یا ایستادن دیگران نبود . به همین دلیل صحابه ، نگران و مضطرب در بیرون خانه کوچک او ، چهره در غم و درد فراق با غمخوار خویش و نیز رنج دعوی فردا را در گلو فرو می بردند .

پیامبر(ص) در این حال چشم گشود و چون فاطمه را بی تاب دید ، مژده اش داد که او نخستین یاری خواهد بود که پیامبر(ص) را ملاقات خواهد کرد . فاطمه با شنیدن ، این مژده قدری آرامش یافت . آنگاه پیامبر(ص) پس از وصیت خویش با ورود فرشته مرگ ، میان زندگی جاوید و رفیق اعلی مخیر شده بود ، با اشتیاق دیدار یار و اندوه فردای امت ، خلیل و یار دیرینه را برگزید و او در میان رنج احتضار و عرق سرد مرگ با کشیدن آخرین نفس ، بر بال فرشته نشست و با عروج ابدی به سوی دوست شتافت .

فاطمه (س) و علی (ع) دیگر توان جنگیدن با صبوری را نداشتند ، از این رو ، فریادها از خانه کوچک پیامبر(ص) به کوچه های تنگ مدینه پیچید و شهر نبوت به فریاد در آمد و در سوگ نشست و آن دسته از صحابه ای که با پیامبر(ص) ، پیمان وفا داری در مرگ و حیاتش بسته بودند ، این آیه قرآن را یاد آوردند که : « انک میت و انهم میتون »^{۶۳} و دسته ای هم که در ظاهر اسلام را پذیرفته بودند ، مدعی بودند که پیامبر نمرده و همچون موسی چهل روز ناپدید شده و بر می گردد . عمر بن خطاب - که شمشیر بر کشیده بود و چن می گفت - با شنیدن آیه فوق ، ابوبکر را با خود گرفتند و با شتاب رهسپار سقیفه بنی ساعده گشتند .

حضرت علی (ع) و عباس مشغول تجهیز پیامبر اکرم (ص) بودند تا جسم آنکس را که از خاک بر آمده بود و اینک در افلاک عروج ابدی کرده است ، و روح پاکش به محضر پروردگار پرواز نموده بر دل خاک بسپارند .

خلاصه :

پیامبر اکرم (ص) در طول شصت و سه سال ، چنان زیست که از آن سخن می گفت . دنیا را حقیر شمرد و هیچگاه آن را انتخاب نکرد و به آن دل نبست . او هم آموخت و هم به کار بست و درست به همین دلیل بود که خدایش او را اسوه ی حسنه و مقتدای مسلمانان خواند .

نظیر

نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام (ص)



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشتها :

- ۱- امام علی (ع) در قالب خطبه ای کوتاه ، اما بسیار گویا ، عقاید ، وضیعت فرهنگی و اجتماعی عرب جاهلی را شرح داده است . ر. ک : نهج البلاغه ، خطبه ۶۲ ، ترجمه دکتر شهیدی *
- ۲- بحار الانوار ، ج ۱۵ ، ص ۱۰۵
- ۳- منتهی الآمال ۵۳/۱ به نقل از بحار ۲۳۴/۱۵ ، مناقب ابن شهر آشوب ، ۵۸/۱ ، حياه القلوب ۱۴۱/۳
- ۴- مناقب ابن شهر آشوب ، ۲۳۳/۱ .
- ۵- ر. ک : قرآن کریم ، سوره ضحی ، آیه ۱۱-۶
- ۶- تاریخ یعقوبی ؛ ۳۶۵/۱ ، سیره ابن هشام ؛ ۱۶۸/۱ ، البدايه و النهايه ؛ ۲۸۱/۲
- ۷- ر. ک : انساب الاشراف بلاذری ۹۶/۱ و مناقب آل ابی طالب ۳۶/۱ ، قم ، موسسه انتشارات علامه و السیره ۲۴۲/۱ (ابن کثیر) ، دارالمعرفه ، بیروت ، ۱۳۹۶ هـ ، و تاریخ یعقوبی ۳۶۸/۱ ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۷ (ترجمه ابراهیم آیتی) ، و (بحار الانوار ۳۰۷/۱۵ - موسسه الوفاء ، بیروت ، ۱۴۰۳) هـ ۱۹۸۳ م .
- ۸- الف (طبقات ابن سعد ۱۲۶/۱-۱۲۵ ، و سیره ابن هشام ۱۶۷/۱ ، سیره ذهبی ، ۲۶ و سیره حلبیه ۱۲۵/۱
- ب) الطبقات الكبرى ، ابوعبدالله ، محمد بن سعد ، بیروت ، داربیروت للطباعة و النشر ، ۱۴۰۵ هـ
- ج) السیره الحلبیه ، علی بن برهان الذین الحلبی الشافعی ، بیروت المکتبه الاسلامیه ، بی تا
- د) السیره النبویه ، محمد بن احمد بن عثمان الذهبی ، تحقیق حسام الدین قدسی ، بیروت ، دارالکتب العلمیه ۱۴۰۹ / ۱۹۹۸ م .
- هـ) السیره النبویه ، ابن هشام ، تحقیق : مصطفی السقاء و دیگران ، بیروت ، دارالحیاء التراث العربی ۱۴۰۹ / ۱۹۹۸ م .
- ۹- سیره ابن اسحاق ، ص ۷۳ ، سیره ابن هشام ، ۱۸۰/۱ ، سیره ابن کثیر ۱۲۱/ ، بحار الانوار ۴۰۹/۱۵ و المبعث و المغازی ص ۴۱-۴۰ و منتهی الامال ۱۲۵-۱۲۴/۱
- ۱۰- سیره ذهبی ، ۲۶-۲۷ ، سیره حذیبیه ، ۱۲۰/۱-۱۱۹ ، البدايه و النهايه ۳۹۴/۲ - ۲۸۴ و تاریخ طبری ، ۱۲۰/۱-۵۱۹ .
- ۱۱- ر . ک تاریخ قرآن ، محمود زاہار ، ص ۱۲۷ ف موسسه انتشارات امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۸۰ ش .
- ۱۲- ر . ک مروج الذهب مسعودی ۸۹/۱ و سیره حلبیه ۱۱۸/۱ و تاریخ قرآن رامیار ، ص ۱۲۷ .
- ۱۳- ر . ک سیره ابن کثیر ۲۹۴/۱ ، سیره حلبیه ۱۱۸/۱ و تاریخ قرآن ص ۱۲۷ .
- ۱۴- تاریخ یعقوبی ، ۳۶۹/۱ .
- ۱۵- انسان العیون ، (السیره الحلبیه ۴۱۳۳/۱ ؛ علی بن برهان الذین الحلبی الشافعی ، مطبعه مصطفی محمد ، مصر) بی تا (
- ۱۶- البدايه و النهايه ؛ ۳۶۵/۱ ؛ ابی الداء اسماعیل بن کثیر دمشقی ، (۷۷۴ هـ) ، تحقیق علی شیرازی ، دار احیاء التراث ، بیروت ۱۴۰۸ هـ و السیره النبویه ؛ ابن کثیر ؛ ۴۲۴۳/۱ .
- ۱۷- ر . ک الاصابه فی تمییز الصحابه ، ۴۳۲/۴ ف دار الفکر ، بیروت ، (بی تا) و اسد الغابه ۵۶۸/۵ - ۵۶۷ .

۱۸- الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۱۰۰/۱ و السیره الحلبیه ۵۲/۱.

۱۹- الطبقات الكبرى، ۱۲۹/۱، سیره حلبیه ۱۳۲/۱، و بحار الانوار ۲۲/۱۶.

۲۰- سیره ابن هشام، ۲۴۶/۱.

۲۱- نهج البلاغه، ترجمه: دکتر شهیدی، ص ۲۲۲

۲۲- همان.

۲۳- قرآن، سوره قصص، آیه ۸۶

۲۴- قرآن، سوره علق، آیه ۵-۱

۲۵- منتهی الامال ۱۲۹/۱، به نقل از کافی: ۱۳۹/۴، امالی طوسی، ۴۵، و حیاة القلوب، مجلسی: ۶۷۱/۳.

۲۶- ر. ک الاتقان، ۹۵، و السیره الحلبیه، ۳۰۲/۱ (تاریخ یعقوبی ۳۳۹/۲).

۲۷- تاریخ طبری ۵۳۹/۱ به بعد، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م.

۲۸- ر. ک سیره ابن اسحاق ص ۱۳۹ (رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی) و تاریخ الطبری ۵۴۰/۱ به بعد از و سیره ابن کثیر ۴۲۸/۱ به بعد؛

دار المعرفه، بیروت، ۱۳۹۶ هـ / ۱۹۷۶ م).

۲۹- تاریخ الطبری ۵۴۲/۱ و سیره ابن اسحاق، ۱۴۵، و مجمع البیان ۲۰۶/۷.

۳۰- انشراح آیه ۵

۳۱- نجم آیه ۳۵

۳۲- بنگرید: السیره الحلبیه ۱۸/۲ (مطبعه مصطفى محمد، مصر)

۳۳- ر. ک الطبقات الكبرى ۲۳۶/۱

۳۴- رک: تفسیر التنبیان ۱۸۲/۲، مجمع البیان ۳۰۱/۱، کشف الاسرار ۵۵۴/۱ و تفسیر قرطبی ۲۱/۳

۳۵- تاریخ یعقوبی ۴۰۰/۱.

۳۶- محافظین؛ لشکر عظیمی از سران، بستگان و بردگان قریش بوده اند که پس از اطلاع از قصد مسلمین ب کاروان تجاری؛ برای مقابله ی

مسلمین در منطقه ی « بدر » حاضر شدند.

۳۷- سیره ابن هشام ۲۲۴/۲، الطبقات الكبرى ۶۵/۲ و تاریخ یعقوبی ۴۰۹/۱.

۳۸- الطبقات ۶۶/۲

۳۹- همان

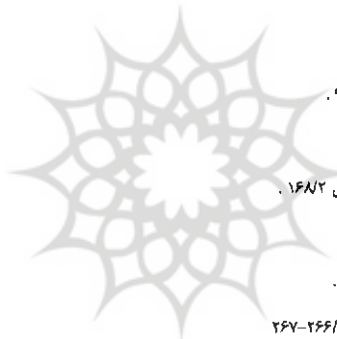
۴۰- اختیار معرکه الرجال، ابی جعفر بن محمد التحسن الطوسی، تصحیح و تعلیق. میرداماد استرآبادی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم موسسه آل

بیت، ۱۴۰۴ هـ، ص ۵۴.

۴۱- آیه ۲۶-۳۵ سوره احزاب اشاره به این غزوه دارد.



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



روانشناسی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

۴۲- ر. ک منتهی الامال ۱۸۸۱/۱.

۴۳- سیره ابن هشام ۳۲۲/۳، بیروت، دارالحیاه التراث، ۱۹۸۵ م. تحقیق: مصطفی السقا و دیگران و الطبقات ابن سعد ۹۷/۲ ابو عبدالله محمد بن سعد، بیروت، دار بیروت للطباعة و النشره، ۱۴۰۵ هـ.

۴۴- سیره ابن هشام، ۳۳۲/۳.

۴۵- المغازی ۸۱۵/۲.

۴۶- سیره ابن هشام ۴۵/۴.

۴۷- همان، ص ۴۶.

۴۸- المغازی، ۸۲۶/۳-۸۲۵.

۴۹- سیره ابن هشام ۸۰/۴.

۵۰- المغازی ۸۸۸/۳ و الطبقات الكبرى ۱۵۰/۲-۱۴۹.

۵۱- تاریخ یعقوبی ۴۲۴/۱.

۵۲- سیره ابن هشام، ۹۷/۴.

۵۳- همان، ص ۱۲۸ و المغازی ۹۳۸/۳.

۵۴- سیره ابن هشام ۱۶۳/۴.

۵۵- المغازی ۱۰۱۹/۳ و الطبقات الكبرى ۱۶۸/۲.

۵۶- قرآن کریم، توبه، ۱-۱۸.

۵۷- سیره حلبی، ۳۴/۳؛ بخار ۱۵۷/۲۲.

۵۸- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۲۶۶/۵-۲۶۷.

۵۹- تاریخ یعقوبی، (ترجمه) ۵۰۴/۱ و تاریخ الطبری ۲۰۵/۲.

۶۰- المراجعات ۱۶۸- ۲۲۱ و النذیر ۱۲/۱- ۶۱.

۶۱- تاریخ یعقوبی (ترجمه) ۵۰۹/۱.

۶۲- سیره ابن هشام ۳۰۰/۴، الطبقات الكبرى ۱۹۰/۱، المغازی ۱۱۱۸/۳ و تاریخ یعقوبی ۵۰۹/۱.

۶۳- قرآن، سروه زمر، آیه ۳۰.